

فهرست مهمترین وقایع تاریخی ایران باستان

تاریخ قبل از میلاد	مهمترین وقایع
۷۰۶	تأسیس سلطنت مادها بهمت دیوکی
۵۸۵	صلح مادها و لیدیها در زمان کتیاکسار
۵۵۰	شکست استیاگ و انقراض دولت ماد بهمت کوروش
۵۴۶	جنگ کوروش ماکر زوس پادشاه لیدی
۵۳۹	فتح بابل بهمت کوروش
۵۲۵	فتح مصر در زمان کمبوجیه
۵۲۱	قتل گوماقا - آغاز سلطنت داریوش مروگه - تسخیر بابل
۵۱۷	مساافت داریوش به مصر
۵۱۴	لشکر کشی داریوش به کشور سکیتها
۴۹۸	افتادن شهر «سارده» به دست شورشیان یونانی
۴۹۳	تسخیر تراکیه بهمت لشکر داریوش
۴۹۰	جنگ ماراثی
۴۸۶	لشکر کشی بیوان در زمان خشایارشا - جنگ سالامین
۴۷۹	جنگ پلاته
۴۴۹	معاهده کیمون با یونانیان در زمان اردشیر اول
۴۰۱	جنگ کوناکرا و مارگشت ده هزار نفر اردشیر دوم
۳۸۷	معاهده آنتالیسداس در زمان اردشیر دوم با یونانیها
۳۴۵	فتح مصر در عهد اردشیر سوم
۳۳۶	جنگ گرانیک در زمان داریوش سوم با اسکندر
۳۳۱	جنگ اردل
۳۳۰	قتل داریوش سوم
۲۵۰	تأسیس دولت پارت بهمت اشک اول
۲۴۷	حلوس تیرداد و مندا تاریخ اشکانیان
۲۲۶-۲۲۴	رسمیت شناختن سلوکیان سلطنت اشکانیان
۲۲۵-۲۲۸	شکست آنتیوکوس در سیه و منعت سلطنت فرهاد دوم
۱۷۸-۱۷۴	سلطنت مهرداد بر روم که مملکت اشکانیا آریکطرف بهمت داد
۵۳	طرفی به بین النهرین دست داد
۳۶	شکست رومیان در جنگ حران و کشته شدن کراسوس در زمان ارد
۳۶	شکست آنتوان در زمان فرهاد چهارم
۱۱۷-۱۱۵	لشکر کشی تر ازان طرف ایران و عقب نشینی و فوت او
۱۱۷-۱۱۴	افتادن سلوکیه بهمت سور هفتم و عقب نشینی او در عهد بلاش چهارم

نام سلسله	مهمترین وقایع	تاریخ پدید آوردن
سلسله ساسانیان	عمر و حیات کاراکالا به زردگان پیغم	۲۱۷
	شکست مائوسوس از اردوان پیغم	۲۱۸
	انقرامی دولت اشکانی بنصب اردشیر مانگان	۲۲۴
	قيام اردشیر مانگان شکست اشکانیان و کشته شدن اردوان پیغم	۲۲۴
	ورود اردشیر در طبرستان	۲۲۶
	فتح حبشی و حران	۲۳۷
	جنوس شاهپور آوز و دعوی علی مانی	۲۴۲
	امیر شدن وانگیزین امیر اطول ووم در زمان شاهپور اول	۲۶
	شکست کاروسوس اردوسوس	۲۱۶
	شکست هرمی از کاروسوس و اردوس دادن پیغم ایالت	۲۱۷
	صلح زارومیان (زوس) و استرداد پیغم ایالت طرهه شاهپور دوم	۳۶۳
	قسمت شدن ارمستان بین ایران و روم در زمان شاهپور سوم	۳۸۵
	جنگ بهرام پیغم با امپراطور شکست آنها و هتت سلطنت بهرام	۴۳۰-۴۴۰
	سلطنت قباد - دعوی مردک و خلیج فساد	۴۸۷-۴۹۷
	نارکشت قباد به سلطنت	۵۰۱
	جنگ فساد با رومیان و فتوحات او	۵۳۱
	صلح اوشیروان با روم	۵۳۲
	فتح رومی در زمان اوشیروان	۵۶۰
	رحلت اوشیروان	۵۶۹
	قیام بهرام چوسه و کشته شدن هرمز چهارم	۵۹۰-۵۸۹
	سرخت اشتن خسرو پرویز و مساعدت مورس امیر اطول ووم	۵۹۱-۵۹۱
	فتوحات خسرو و سرداران ماهر او - تسخیر بن‌النهرین - اطلاق کیه	
	جنتق - بی‌الامدنی و محس	۶۱۷-۶۰۳
	جنگهای هرقل با سرداران ایرانی در ارمستان و آسیای صغیر	۶۲۷-۶۲۲
	جنگ هرقل به دستگورد و کشته شدن خسرو پرویز	۶۲۸-۶۲۷
	صلح شیره به نازومیان	۶۲۹
	سلطنت شهریار و کشته شدن او	۶۴۱
صلح ایران و روم در زمان یوردانخت	۶۳۰	
شکست لشکر یوردگورد از رب در قادیسه	۱۱۴	
جنگ خاوند	۱۶	
جنگ بهار	۲۱	
کشته شدن یوردگورد سوم - انقرامی دولت ساسانیان	۳۱	

قسمت دوم

ایران بعد از اسلام

این قسمت با ابواب دلیل منقسم میشود :

باب اول = از صدر اسلام تا حمله مغول

باب دوم = از حمله مغول الی صفویه

باب سوم = از صفویه تا تغییر وضع (گودنای سوم اسفند ۱۲۹۹)

باب چهارم = عصر حاضر

باب اول

از صدور اسلام تا حمله مغول

فصل اول

اقدامات ایرانیان در قرون اولیه اسلام

همیشه سلسله ساسانیان مقرر گردید و دفاع حکمرانان ایالات ایران از خاک نیاگان خود سودی نداشتند، شهرهای ایران یکی بعد از دیگری بدست لشکر اسلام افتاد و دوره جدیدی آغاز شد. فتح عرب درهاوند آخرین جنگ ایرانیان با عرب محسوب میشود و گذشته از اینکه در نقاط مختلف خاصه در دیلم و طبرستان اهالی دلیر آن مدتها استقلال سیاسی خود را حفظ کردند کوشمکشهای مدهی و یزادی معاویین مختلفه قربا ادامه داشت.

در اینجا لازم است باین نکته اشاره شود که ایرانیان هرگز شمشیر مسلمانان نشدند بلکه چون آئین اسلام را موافق با روحیات خود یافتند برصا و رعیت آن دین حینت را قبول کردند چنانچه پس از واقعه قادسیه قریب چهار هزار نفر از دیلمیان مکیش اسلام در آمده عربها را در جنگ حلولا اعداد نمودند - چند قرن پس از اسلام آتشکده ها در سراسر ایران ریختن بود و ادبیات پهلوی از بین رفت معدا ک ردهشتیان ناینکه در احرای مراسم دین خود بپذیرد احب حریه آزاد بودند گروه گروه بحلعت دین اسلام مشرف میشدند غرض آن است که تعالیم سهل و سادۀ اسلام که اساس آن بر روی توحید، عبادت خالق، ترویج اخلاق حمیده، مساوات

مؤمنین استوار بوده موجب شد که دین اسلام متدرجاً و بی‌منازعه در میان ایرانیان
اعم از حواری و عوام منتشر گردد.

مثلاً سامان یکی از اعیان بلخ در قرن دوم هجری اسلام اختیار کرد^۱ و
کثیری از دیلمیان تقریباً در نیمه قرن سوم هجری در اثر تبلیغات و حدیث علویان
بدین اسلام مشرف شدند و در اوائل قرن چهارم حسن بن علی الاطروش اهالی
طبرستان و دیلم را مأئین اسلام خوانده و عهد کثیری دعوت او را اجابت کردند. در
سنه ۳۹۴ شاعر معروف ابوالحسن همیار دیلمی سمیل خود از کپس زردشنی دست
کشید.

ایرانیان چون مسلمان شدند در صدور آمدند که سیاست عالم اسلامی را در
دست گیرند و از طرفی هم عربها چون مالک ممالک وسیعی شدند برای اداره امور
کشور با گیر از طلب مساعدت ایرانیان بودند در صدور اسلام دره و قعی که خلیفه
ثانی در اندیشه بود چگونه مالیه مسلمین را ست و ضبط نماید مردان نام ایرانی
دیوان مالی را تأسیس نمود و در زمان حجاج^۲ دفاتر مالی در آن قازسی بود و صالح
نام یکی از اسرای سیستان آن را از قازسی عربی منتقل کرد تا بعضیات نزاری حلقای
نمی امیه^۳ و با اینکه عبدالملک اموی نهایت کوشش نمود تا ایرانیان را از کارهای

۱- سنسله سامانیان از این خانواده امیل است

۲- حجاج بن یوسف که در خوبخواری مشهور است بنامیده عبدالملک خلیفه اموی در

کوفه بوده و گویند ۱۲ هزار نفر را بقتل رسانیده و بر آتاجه در حاکم کشته شده است

۳- اسامی حلقای نمی امیه از این قرار است: معاویه - یزید - معاویه ثانی - مروان

اول - عبدالملک ولید اول - سلیمان - عمر بن عبدالعزیز - یزید ثانی - هشام - ولید ثانی -

یزید ثالث - ابراهیم - مروان ثانی

دوره خلافت نمی امیه از سنه ۴۹ هجری یعنی پس از شهادت علی علیه السلام و صالح امام

حسن (ع) نامعاریه شروع شده و در سال ۱۳۲ هجری در عهد مروان ثانی خانعه یامت و سه

خاسور که بلا و شهادت حضرت حسین علیه السلام در زمان جزاکت پریدن معاویه در حرم سال

۶۱ هجری واقع گشت

سبب نمی امیه طایف جنجول ذلیل است اسامی که در مقام آنها نندوگداشته شده خدای

نمی امیه میدانند

۴- مختار و عبدالامامت محمد بن الحنفیه پس از علی علیه السلام گردید و مروان خوجوایی

حضرت حسن (ع) در سال ۶۳ هجری قیام کرد و عدوهای را از کینه اعمال خود رسانید - بسیاری از

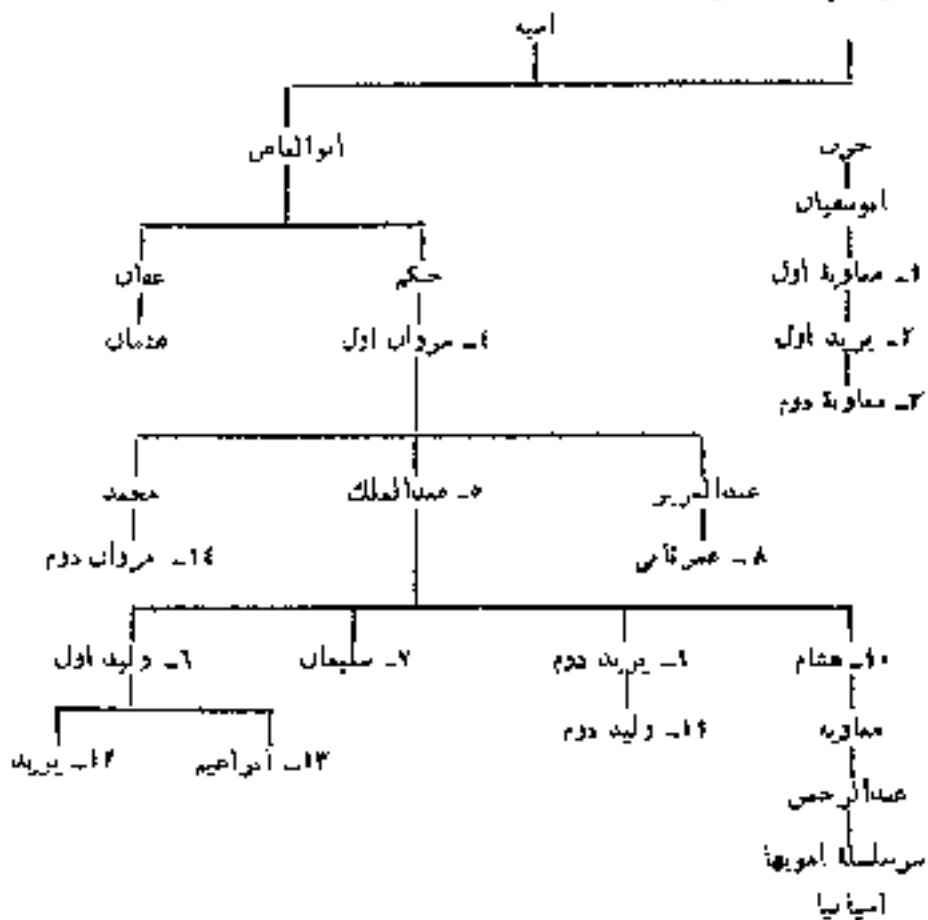
لشکر او را حواریان که اکثر ایرانی بودند تشکیل میدادند در سنه ۶۷ هجری در زمان خلافت

عبدالملک کشته شد

دولتی^۱ اخراج نماید پیشتر فسایر ایمن در امور و اقدامات آنها برای تشکیل حکومتی که خود در آن مهمترین عامل باشد روزی روز محسوس تر میشد برای همین منظور بود که ایرانیان داخل در لشکر مختار^۲ شده تحت لوای او بیجان و دل میچنگیدند عربها بقدری با ایرانیان محتاج بودند که سلیمان خلیفه اموی در اینخصوص چنین گفته : «عجبا ایرانیان هر از سال حکم عمره^۳ می کردند و ساعتی بماند احتیاج پیدا نمودند و مابعد سال خلافت کردیم و یکساعت بی مساعدی آنها نتوانستیم رد گامی کنیم»

استبداد بنی امیه و ظلم و ستم خلفای این سلسله^۴ که حتی از دو مسلمانان

مقبه اریاورتر صحنه قتل



۱ - در میان خلفاء بنی امیه عمر بن عبدالرحمن تعالیم اسلام را احراعات سوخته محدود داد پیشه کرد

و طایع عده ایران اصدد اسلام باحمله مغول ... ۱۴۱

حریه میگریفتند و برای پر کردن خزاین خویش تعالیم اسلام را از نظر دور ساخته هر گونه اجحافی روا میداشتند ایرانیان را بستوه آورده و مترصد فرصت بودند تا خود را از زیر بار آنان مستخلص سازند دعوت بنی هاشم در ایران قوت گرفت و بردگترین پهلوان این میدان ابو مسلم خراسانی است که میتوان او را یکی از سرداران نامی عالم دانست در اثر کوشش این سردار نامی و زور بازوی خراسانیان خلافت بنی امیه وادگون گردید و در سنه ۱۳۲ هجری نزدیک رود «زاب» مروان سکست سحتی خورده و دمشق پایتخت بنی امیه سه ماه بعد از آن فتح گردید .

ندیم بطریق ایرانیان اشعاع از بنی امیه بگریختند و ابو العباس علی بن عبدالله بن عباس را مرتجع خلافت نشانیدند میتوان گفت پس از انقراض خلافت بنی امیه ایرانیان با اندازه ای بمقصود خود نائل گردیدند زیرا عباسیان که ضرب شمشیر در حسن تدبیر ایرانیان برمسند خلافت نشستند بخوبی میدانستند که مساعدت و حمایت ایرانیان برای حفظ مقام آنان ضروری است^۱

همین جهت ، روز بروز نفوذ ایرانیان در دربار خلافت بیشتر میگردد چنانچه در زمان **ابو جعفر منصور** حلیفه عباسی در حالیکه عربها می نایستند تنها انتظار کشند تا احاطه حضور یا بدختراسانیان بدون هیچگونه مانعی بحضور حلیفه می رسوند. قرن مذهبی اسلام یا دوره تمدن و علم و ادب زمانی است که ایرانیان

۱ - ابو مسلم یکی از مردان عیب روزگار است و از آن محبتتر اعتقاد مردمان آن زمان تراو بوده است چه باصفت خوبیری این سردار بزرگ که گویند بکشد هرگز نه را سر او آنچه در جنگ کشته شد قتل رسانید پیروان او حتی آنرا که مسلمان نبودند اعتقاد فلسی باو داشتند و در زمان او دهقانان کیش و درشت را زها کرده برعت مسلمان میشدند . گروهی هم او را امام می دانستند منصور حلیفه عباسی در مقابل خدمات این مردار بزرگ او را به عذر نکوت

پیروانش قتل او را باور نکرده عقیده براین داشتند که عیب کرده و عقرب طاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل و داد میسازد

۲ - در روز بیعت گرفتن ابو العباس در کوفه (سنه ۱۳۲ هجری) عم ارداد در ضمن خطبه چنین اظهار داشت

و یا اهل الکوفه انما والله ما رانا مطلقا بین مقهورین علی حقیقه
 و حتی اباح الله شیعتنا اهل خراسان باحسانهم جمعا و ابلیحهم حجتنا
 و املهرهم دونما و ارا کم الله مهم ما نسیم منظرون الح

بعود نامی دزد و پارچه‌لافت دامنه زمام امور را در دست گرفته بودند، بر همگیان که از جا بواره بسیار عجیب ایرانی بودند قریب پنجاه سائل باعمل و ذرات و علم پروری و کهایم امور کشور را اداره میگردید.

در آن ایام مخصوصاً در زمان هازین و مأمون^۱ رسوم آداب ایرانی فوق العاده رواج یافت چنانکه نه فقط عید بوزور بلکه طرز لباس پوشیدن و غذا خوردن و بواختن موسیقی همانطور که معمول ایرانیان بوده مرسوم گردید و دربار عباسی بی ساهب بدریاز ساسانی سودا تمام این مراسم بسیاری از ایرانیان از حلافت عباسی رضایب داشتند چه اولاً تاریخ افتخار و عظمت ایران از خاطر آنان محو نگردیده و می‌پسندیدند زیرا در حلهای عرب نژاد باستان بابیاً بر صدر اسلام جمعی کثیر از اهالی این آب و خاک متمایل به ضعیف شده و حتی بعضی بطریقه غایب داخل شدند. دعوی هم که برای وازگون ساختن حلافت نبی امیه در ایران بعمل آمدند نامی هاشم خردیان داس و روزی که عبدالله (ابوالعباس معروف به سناح) در کوفه خطبه پیام خود خواند موجب حیرت جمعی از ایرانیان گردید که منتظر بودند کسی از اولاد علی (ع) بر مسند حلافت بنشیند. ثالثاً موضوع نژاد روز بروز بر اهمیت خود می‌افزود. ساعد این دعوی مخالفان فرقه‌های شعوبیه است که هر کدام بر نری نژاد خود را دایم میسود و از تمام این فرقهها ناخر اذیت بر شعوبیت ایرانی است که برای نبود بر نری نژاد ایرانی رحمها کمید.

بنابر این دانستکه در ناز حلافت بدست ایرانیان اداره میسود اعلام مخالف بر علیه حلقای عباسی در ایران بلند گردید. این اعلامات یا مذهبی بوده و یا سیاسی و شرح آنرا بطور احتیاط در فصول بعد خواهم دید.

۱ - سید بر همگیان به رملک میرسد و بعضی این را عنوان منوالی معبد بویهار در مدیحه میباشند ملیای - ل حاله بر رملک است و این ضایعه در زمان اولین خلفاء عباسی حدیثات ثابتهای کرده در ترویج علم و معرفت و نگاهداشتن سیاست دولت میبایست پوشیده اند تا اینکه هر دو ارشید بر آنان حیدر شده حفر در حیل سران یعنی بر همگیان را از میان برداشت. مدت حدود این ضایعه بیش از پنجاه سال است؛ از ۱۳۰ الی ۱۸۱ هجری.

* - ماد. و م. مأمون ایرانی بوده اند. در اعراس امین و مأمون پس از هازین در نظر بر اعراس امین حاضر ایرانی و عرب بوده و در آخر عصر ایرانی غالب آمده مأمون حلیقه گردید.

فصل دوم

آئینهای مختلف = مذاهب = مشربهای فلسفی - ادبیات

در قرون اولیه اسلام

گفتیم آئین اسلام بر اهالی ایران تحمیل شد و بتدریج خاص و عام بن آن
گرویدند

ولی در محافل آئین اسلام و کیش زردشتی و سایر ادیای که از ایام ساسانیان
در این کشور وجود داشت آئینهای جدیدی پیدا شد که کم یا بیش ترکیبی بود از
آئینهای قدیم و تعالیم اسلام. با این لایه است چند کلمه در اینخصوص گفته شود.
در زمان ابومسلم «به آفرید» پسر عاه فرودین که بعضی آنرا
اعل جواف مبداء است مدعی آورد و هوب بهار برای اساع خود

به آفرید

هرص صاحب . کناش مرمان فارسی بوده و ناینگه اساس مذهب خود را بر روی
بوحید و اعتقاد معاد گذاشت عبادت خورشید و بجا آوردن نماز را بناسوی زوا
داشت مراوحب با مادر دجنرا، جواهر و آقرنای سردیك را حرام صاحب همچنین
کشتی بره کوجک و شرب حمرو اکل گوشت حیوانیکه ناگهانی مرده یا موحب
شریعت اودیح شده است غدض بود یکی از احکام او این بود که نك هضم ثروت
افراد صرف تعمیر راهها و پلها گردد . حلاصه مذعب او بر کیمی بود از آئین اسلام
و کیش زردشت پیروان او را ده آفریده ، میگویند مؤمنان زردستی بناو آغاز
مخالفت کرده بود ابومسلم شکایت بردند که این شخص به مسلم است و به زردشتی

گردهی از پیروان ابو مسلم در حق او علو کرده اورا امام
میدانستند و چون منصور حلیعه عباسی آن سردار نامی را از
درس و حسد بکشف پیروانش قتل او را باور نکرد و عقیده بر این

سندباد و
اسحق

داشتند که عمریست طاهر شده عالم را پیرا رقتل و داد می نمایند

پس از قتل ابو مسلم سندباد محسوس که یکی از طرفداران او بود علم ظغیان
بر افراساب. گرچه سندباد طاهر آ آئین جدیدی نیابرد و معروف به محسوس بود و
بحوث اعتقاد او هم به ابو مسلم معلوم نیست معدنك عدة کثیری از پیروان مذاهب
مختلفه در تحت لوای او درآمدند سندباد از بیجا پور خارج شده قم وری را فتح
کرد و لشکری مرکب از یکصد هزار در دشتی و مرد کبی و شیعه فراهم آورد. شورش
او چندان طول کشید و در آخر دستگیر گردیده بقتل رسید (۱۳۷ هـ)

دیگر آنکه اسحق نامی که چون در ترکستان دعوت مینمود معروف با اسحق
ترک گردیده اظمان داشت که ابو مسلم پیغمبری است از طرف زردشت و زردشت هم
عبادت کرده و در مواقع خود ظهور خواهد نمود

در زمان خلافت منصور شخصی موسوم به استاد سیس
دعوی نبوت کرد و عدت کثیری را در اطراف خود گرد آورده
در هرات و یادعیس و سیستان علم محال بر افراساب ولی در آخر شکست خورده
اورا معلولان به بغداد فرستادند و کشته شد (۱۵۹ هـ)

در عهد خلافت مهدی شخصی معروف به المصنع و موسوم
به هاشم یا عطاس حکیم نوزش عظیمی بر پا کرد المصنع
اهل مرو بوده و چنین ادعا میکرد که حق جل و علا ابتدا در ابوالشر محلی نمود
و از این سب ملائکه را امر بسجده او فرمود و بعد بصورت انسانی دیگر درآمد و
آخرین محلی حق قبل از اینکه بصورت او در آید ابو مسلم خراسانی است مورخین
اسلامی گویند که این مدعی مطهریست کریمه المنظر و واحدالعین بوده و از این سب
روی خود را با نمایی پوشیده و معروف به المصنع گردیده است

پس از پیغمبر مذاهب کار خود المصنع از حیثیون نگذشت و عدت کثیری را در

اطراف خود جمع آورده در نوحه اقامت گریه .

حکایت چاه نوحه و بیرون آمدن ماه از آن مشهور است . الله سبحانه و تعالی این عمل را معجز خود قرار داد و قریب چهارده سال حکم فرمائی کرد و لشکر خلیفه را متفرق ساخت ولی در آخر محاصره شد و چنانچه گویند خود و خانواده اش را طعمه خندق صاحب با پروا بش صورت کنند عیب نموده است (۱۵۹ - ۱۶۱ هـ)

بابك حرمی در زمان آموه بن مباحوی عظیمی در بامود و بکرات
 لشکر خلیفه را شکست داده سرداران مردمگی را مانند
 یحیی بن معاد ، عیسی بن محمد ، محمد بن حمید طوسی و غیره
 را معلوم نمود . در آخر سردار ایرانی موسوم به اقسین ، الطائف الحیل او را دستگیر
 کرده پس از اینکه قریب ۲۲ سال در کمان افتاد ، میریست در عهد منضم خلیفه
 عباسی بقتل رسید

بابك
 حرمی

بابك دعوی مطهریب میدید و میگفت روح ولیمه اش « حاویدان » نام که
 پیرو مذهب حرمی بوده در او حلول کرده است (۲۰۱ - ۲۲۳ هـ)



فرق و مذاهب مختلفه در اسلام

یکی از مسائلی که موجب اختلاف مسلمانان گردید مسئله
 خلافت است . توضیح این قصیه آنکه چون حضرت رسول
 (ص) رحلت فرمود اصحاب در سقیفه بنی ساعد اجتماع کردند تا با سعید بن عباد بنیعت
 نمایند ابوبکر و عمر و ابو سعید بن العاص و جمعی دیگر از قصیه آگاه شده خود
 را بدان مجمع رساندند و پس از محاذله سختی که بین اصحاب و مهاجرین رخ داد
 از طرف بعضی از انصار پیشنهاد شد که هر يك از این دو فرقه برای خود امیری
 اختیار کنند ، مهاجرین باین امر آن دردادند و در آخر عمر سعد بنیعت بنظر ابوبکر
 در آورده او را بخلاف شناخت و جمعی تابعیت کردند

تشیع

اجتماع در سقیفه بنی ساعد و تعیین ابوبکر بخلاف آنست که در تاریخ اسلام نهایت اهمیت را دارد زیرا انصار مایل بودند که خلیفه از میان آنها تعیین گردد و حسب آنان این بود که رسول اکرم سیزده سال قوم خود را درمکه دعوت نمود و فقط عدّه قلیلی بر او گرویدند بلکه در آن شهر ادیت بسیاری دلی همی که بمدیینه هجرت فرمود انصار یار او شدند و باز ایمان آوردند، دینش را تقویت کردند ، نگذاشتند تا او یا اصحابش سوئی مرسد، بر علیه دشمنان او بجنگیدند تا اینکه حریره اعراب مطیع گردید . فاین دلایل خود را امپا حریین بر برداشته و میگفتند باید خلیفه از میان آنها انتخاب شود

اما مهاجرین خود را برتر از انصار میدانستند بدلیل اینکه قبل از پیگریان ایمان آوردند ، متحمل ادیت و آزار شدند از کمی تعداد خویش بهر اسپیدند و بالاحره قوم و عشیرت پیغمبرند

حضرت امیر علیه السلام در آن مجمع حضور نداشت و با اهل بیت خود مشغول تهیه وسایل کفن و دفن جناره حضرت رسول بود چون حریب با ابوبکر را شنید عدم رضایت اظهار داشت و خود را بخلاف اولی میدانست زیرا اگر حضرت مهاجرین بر این بود که چون قوم و عشیرت پیغمبرند مستحق خلافتند از حضرت علی علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب کسی بر دیگرتر بر پیغمبر نبود ولی عباس چون دیر ایمان آورد و حتی در جنگ بدر با مسلمانان بجنگید بر علی (ع) رجحان نداشت . گذشته از اینکه حضرت امیر سرعمر رسول و روح فاطمه و حمزه پیغمبر بود جهاد او در راه اسلام فصل و کمالش منکر بدانت و بالطبع خانواده بی هاشم از هر حیث رجحان بر خانواده ابوبکر داشت . خلاصه بی هاشم و زینب العوام و جمعی از انصار طرفدار خلافت حضرت امیر بودند و حتی بی هاشم مادام که فاطمه سلام الله علیها حیات داشت با ابوبکر بیعت نکردند بطریقه طرفداران خلافت علی (ع) در تاریخ اسلام فوق العاده مهم و اساسی تشیع است از همان روز اول عده ای از اصحاب ، علی را افضل از دیگران میدانستند و از آن جمله اسامه عمار ، ابوذر ، سلمان فارسی ، جابر بن عبدالله و عباس و غیره و غیره

در طول ایام این نظریه طرفداران جدی پیدا کرد و جنبه مذهبی پیدا نمود. شیعیان علی (ع) میگویند امامت از اموری بیست که بتوان بنظر امت واگذاشت بلکه رکن دین است و امام باید معصوم از کبائر و صفائیر باشد پیغمبر می نایست جانشین خود را معین کند و حضرت رسول هم علی را بحالات تعیین نموده است ، شیعیان هم بچندین فرقه منقسم شدند گروهی از آنان سب با ابوبکر و عمر بی احترامی را حایر میدانستند و نظریه این جماعت را ابن امی العدید بحوی بیان کرده و گوید . اصحاب ما بر این عقیده اند که علی افضل خلق است در آحرب و سرانش برتر از همه در حثت است

همچنین علی افضل خلق است در دنیا و حصائص و مرایا و مناقبش بیش از همه است هر کس با او دشمنی کند یا بچمکد یا باو کینه داشته باشد دشمن خدا سبحانه و تعالی است و با کفار و منافقین همواره در آتش است مگر آنکه در توبه ثابت باشد و بدو سنی او نمبرد و اما افضل مهاجرین و انصار که قتل اراو امانت کردند هر گاه آنحضرت منکر امامت آنها میگفت یا بر آنان غضب میکرد (با چه رسد بکشیدن شمشیر و دعوت بدین خود) میگفتیم که آن اشخاص از جمله هلاک شوند گماند و مثل آن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آنان غضب کرده است چه ناپ شده است رسول اکرم باو گفت حسک ، باو حسک باهن است و صلح با تو صلح با من و گفت و اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ه ایضا فرمود دوست ندارد تو را مگر مؤمن و بعضی ندارد تا تو مگر منافق و لکن مشاهده کردیم با امامت آنها (مقصود خلافت ابوبکر ، عمر و عثمان است) راضی شد با آنان بیعت کرد و در عقب آنها نماز خواند پس ما نباید از فعل او بعدی کنیم و از آنچه از عمل او مشهور است تجاوز نمائیم . الخ

اما گروه دیگر از شیعیان بر آن سه حلیفه ایراد گیرند که با علم ناپسند

علی از آن افضل و برتر است بحالات خود رضا شدند

۱ - يك فرقه دیگر از طرفداران حضرت امیر را علاوه میمانند این گروه طریق فریاط پیموده علی را جناب میدانند از کسی که سب الوحیت حضرت امیر داد عبد الله بن سبا است که در زمان آن حضرت میریخته است

واقعه کربلا و استعداد بنی امیه باعث پیشرفت تشیع گردید و بعدها هم که حلقه بنی عباس عدم صلاحیت خود را ثابت کردند بر تعداد تبعیان خاصه در ایران افزوده شد .

مهمترین فرق شیعه فرقه زیدیه و فرقه امامیه است اما هر دو زیدیه مسنون به زید بن حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب است. زید در زمان هشام بن عبدالملک حلیه اموی قیام کرد و در سنه ۱۲۱ هجری بهتل رسید پس از او پسرش یحیی بن زید مقصود پدر را تعقیب کرد و او هم در سنه ۱۲۵ شربت شهادت نوشید زید امامت مقصود را با وجود افضل خایر میدانست و حیگت حضرت امیر علی (ع) افضل از ابوبکر و عمر است معدلت خلافت ابوبکر و عمر صحیح است و چون معتقدان او امامت مخصوص نیست و وحی راجع بتعیین ائمه نازل نشده هر فرد فاطمی عالم و داعی میتواند در سبیل حق قتال کرده و امام شود

شیعه زیدیه در ایام حکمرانی علویان (۲۵۰ هجری الی ۳۱۶) در طبرستان انتشار یافت از همه مهمتر شیعه امامیه است که اجداد آن در تاریخ ایران بنیام قابل توجه است

امامیه بر این عقیده اند که خلافت علی علیه السلام مخصوص است و دیگران حق آنکه در آن مقام تکیه رند نداشته اند امامیه عم منقسم بحد فرقه است که از همه مهمتر اسماعیلیه و فرقه ناجیه اثنی عشریه است

این دو فرقه با امامت حضرت جعفر صادق منقسم و چون این دو گوا در سنه ۱۴۸ هجری قائم هانی را در اع گهس در امامت اختلاف شد گروهی اسمعیل بن جعفر را که در حیات پدر وفات یافت امام میدانند این فرقه هم بحدت حزب منقسم گردیدند بعضی تصور کردند اسمعیل زنده است و برخی گفتند چون اسمعیل در زمان پدر مرد و دو امام بزرگ عصر هجرت است لذا امامت و جود به جعفر پسر او گردید و محمد بن اسمعیل امام هفتم است تا او منعت اسمعیلیه تا جا رسید که محمد بن اسمعیل زاپوس را صسته میگفتند خاطر احکام الهی را او کشف کرده است از این جهت تاویل معتقد بوده ز آنرا! اساس منعت خود کردند

جمعی دیگر گفته‌اند صریح حضرت امام جعفر صادق، امام موسی کاظم را امام هفتم دانستند و فرقه امامیه انبی عسریه در همین عمیده‌اند.

باسنه ۲۶ که سال عیب امام دوازدهم است موضوع اسمعیلیه چندان اهمیتی نداشت ولی از آن تاریخ بواسطه اقدامات و تدابیر و تبلیغات **عبدالله بن میمون القداح** اهوازی که یکی از بزرگان عصر خود بشمار میرود این مذهب اهمیت خاصی پیدا کرد عبدالله دم از کشف و کرامت میرد و در آخر در شام رحب اقامت گسترده و از آنجا نگاه و مسلحین در اطراف کوفه و سایر بلاد گسیل صاحب و مردم را مذهب تأویل یا کپش اسمعیلی میخواند. **همندان** معروف به قرامط یکی از رؤسای مهم این مذهب گردید و فرامطه مسوب ناو میباشند قرامطه یکصد سال (از ۲۷۷ الی ۲۷۷) در ممالک عباسی بن‌المهرین، جوزستان، بحرین، شام و یمن تولید شورش و اغیاب کرده بقتل و غارت پرداختند

شرح اقدامات اسمعیلیان در ایران در جای خود گفته خواهد شد.

فرق امامیه عموماً منظر ظهور امامند ولی در امام منظر اختلاف دارند. بعضی منظر ظهور حضرت **جعفر صادق** و گروهی منظر **محمد بن عبدالله بن الحسن - الحسین بن علی بن ابیطالب** میبایسد جمعی دیگر منظر ظهور **محمد بن الحنفیه** هستند و گمان میکنند که **محمد بن الحنفیه** زنده و جاوید است

فرقه ناحیه امامیه انبی عسریه دوازده امام معتقد و انتظار ظهور قائم آل محمد امام دوازدهم **محمد المهدی بن حسن** عسکری را دارند

ظهور خوارج پس از واقعه صمیم است برای روشن شدن این قصیه لازم است بد کردیم که پس از انبیا و عمر، عثمان خلیفه گردید زفقار این خلیفه طوری بود که موجب رنجش عده کثیری گردید و بالنتیجه کشته شد و حضرت امیر (ع) خلیفه گردید

طلحه، زبیر و عایشه علم مخالفت افراشتند و در جنگ معروف بجهل رفع عائله آنها شد معاویه که از طرف عثمان والی شام بود خون میداشت و حضرت

امیراعمال او را نمی‌پسندد و قصد عرن او را دارد از قبولی خلافت آن بزرگوار سر باز
رد و بالنتیجه مجرب جنگ شد .

در محل معروف به **بهنهین** (پس حاس و حمص) در شام در سنه ۳۷ هجری جنگی
رخ داد و چون بزرگ بود لشکر حضرت امیر فاتح و دشمنان بکلی مغلوب و منکوب
گردند **عمر و عاص** حیلۀ ای اندیشید و اوراق کلام الله مجید را بر سر بیره کردند و
و فریاد برداشتند که باید که از حد این ماحکمیب کند

هر قدر حضرت امیر خواست لشکر ساده لوح خود را از حیلۀ دشمن آگاه سازد
فایده نداشتند و حاضر شدند جنگ را ادامه دهند . در آخر طرفین قبول حکمیب
کردند معاویه عمر و عاص را حکم خود کرد و حضرت امیر باصر از طرفداران خویش
ابوموسی اشعری را اختیار فرمود بی کمایستی ابوموسی بر سر جنگ باری عمر و عاص
مابح شد که حکمیت نتیجه مطلوب دهد ولی قصبه مهم دیگری پیش آمد که تفرقه
بین لشکر حضرت امیر انداخت

بوضوح آنکه جمعی از لشکریان او که اکثر آنها از قبیلۀ تمیم بوده با قبول
حکمیت مخالف گردید و اقدام بنابین امر را باطل دانستند حسب آمان این بود که
حکم خدا در مسئله خلافت واضح است و قبول حکمیت متضمن شک است این طایفه
شعار خود را **حیلۀ «لا حکم الا لله»** قرار داده از حضرت امیر درخواست کردند
قبول حکمیب بویه نمایند و استعمار کند علی علیه السلام هر چند آنرا نصیحت
فرمود سودی بنشینید این طایفه را از آن سب خوارج نامند که در علی و اصحاب
او خروج کردند همچنین آنها را بسب اقامت در قریۀ (حروراء) حروریه نامند و
چون شعار خود را «لا حکم الا لله» قرار دادند آنها را محکمه ببر گویند . علی ای
حال عاقبت کل این طایفه را حضرت امیر بجنگ کشید و خوارج در «نهر وان»
بکلی مغلوب و منکوب گردیدند ولی عنایت آنها با سدا الله العالی بیشتر گردید و
در آخر حضرت امیر بسب یکی از آنها (عبدالرحمن بن ملجم) در مسجد کوفه
شریت شهادت نوشید .

عقیدۀ خوارج این بود که چون شخصی اعم از قریشی یا حسبی با حقیقت

مسلمانان خلیفه گردید رئیس آنها میشود و واجب است او امر الهی را اطاعت کند و
 الاکافر خواهد شد از اس جهت خلافت ابوبکر و عمر را درست میداستند و همچنین
 خلافت عثمان را در چند سال اول صحیح میشمردند ولی چون تعبیر اخلاقی داد
 عمل او را واجب دانستند خلافت حضرت علی علیه السلام را تا روزی که قبول
 حکمیت فرمود قبول داشتند ولی پس از آن چنانچه گذشت نااومحالهت کردند .
 روی مرفته حوارج اعمال خلفارا در نظر میگیرفتند و حیال خویش حکم میکردند
 بسبب معاویه و بنی امیه کمال عداوترا داشته و آنها را از هر حیث داخل میداستند
 شاید در ابتدا عقیده حوارج آن بوده که خلیفه وامیری لازم نیست و از جمله
 «لا حکم الا لله» همین منصوص را داشتند ولی بعد چون تحت امر «عبداللہ بن وہب
 الراسی» درآمدند از آن عقیده بازگشتند

بند زیح از جمله معتقدات آنها این شد که او اردین از هیل نماز، روزه و غیره
 حرثی است، از ایمان و اعتقاد بوحداست جدا و رسالت خاتم الانبیا کافی نیست و هر
 کسی با داشتن این اعتقاد فرائض را عمل نکند و مرتکب گناه شود کافر است

حوارج در عقیده خود نهایت ناسب قدم نهاده و گویند حضرت امیر در آخر
 ایام خویش آنان را بر معاویه ترجیح داده و فرموده است « لا تقاتلوا الحوارج
 بعدی ، فلیس من طلب الحق فاعطاه کمن طلب الماظل فادرسه » یعنی من
 از من با حوارج بجنگ بپردازید فرقی است بین کسی که طلب حق کرد و خطا
 نمود یا کسی که طلب باطل کرد و آن رسیده

مشهورترین فرقه حوارج یکی فرقه از اذقه است (بانهین ، اعرب ، الازرق)
 دیگر بجدات (بیروان ، عده بن عامر) و اباضیه (مسوب بن عبداللہ بن اباض النمیمی)
 و فرقه صفریه (مسوب بن زیاد بن الاصفقر) می باشد

حوارج در بعضی از بلاد عرب مسئولی شدید و در ایران در بعضی از نقاط خلیفه
 فارس ، ایالت فارس ، کرمان و سیستان نفوذی بهرسانیدند و از زمان جدی
 بنی امیه محسوب میشوند

مرجئه

کلمه مرجئه از اجزا یعنی تأخیر انداختن است. در صدر اسلام که مسلمین بدسته های مختلف منقسم شده و خون یکدیگر را میریختند طایفه ای در اسلام پیدا شد که می گفتند ما از حقیقت امر مسبوق نیستیم و نمیدانیم حق با کیست. از آن سبب داخل در جنگ و جدال نمی شویم و هیچیک از فرقی را کافر نمیدانیم و امر همه را بقیامت محول می نماییم تا در آن موقع حق از باطل معلوم گردد. مسئله اینکه آیا بنی امیه در ایجاد این نظریه یا اقلاد در تقویت آن دستی داشته اند جای تأمل است.

آنچه معلوم است بنی عباس نظر خوشی نسبت باین طایفه نداشتند و پس از امویان باند ریخ این فرقه از بین رفت.

در نزد مرجئه ایمان، معرفت خدا و رسولان اوست و هر کس که گفت خدا یکی است و محمد رسول اوست مؤمن است. از تکلیف معاصی و بیجا نیارودن فراتس موجب کفر نمیشود. این عقیده درست مخالف خوارج بوده که انجام فراتس را جزء ایمان دانسته مرتکب کبائر را کافر محسوب میداشتند.

بررگترین پیروایان اهل سنت که هر يك مکتب خاصی در فقه واجتهاد تأسیس نموده چهار نفرند ابوحنیفه، مالک بن انس، شافعی و احمد بن حنبل.

مذاهب
اربعه

۱- ابوحنیفه ایرانی الاصل، او را امام اعظم خوانند و موسوم به نعمان بن بابت است. اغلب مورخان برآمد که ابوحنیفه در سنه ۸۰ هجری در عهد عبدالملک بن مروان اموی در کوفه بدینا آمده و در سنه ۱۵۰ هجری رحلت کرده است. قریب هفتاد سال عمر کرده و ۵۲ سال آنرا در عهد بنی امیه گذرانده ۱۸۹ سال از عهد بنی عباس را دیده است. بررگترین استاد او حماد بن ابی سلیمان اشعری است که در علم فقه دید طولانی داشته است.

روایت کنند که ابوحنیفه دو مرتبه از قبول مسند رسمی عباسان امتناع ورزید یکی در عهد بنی امیه و دفعه دیگر در زمان ابوحنیفه حلیفه عباسی، عباس این امتناع را مختلف نوشته اند آنچه از این روایات برمی آید این است که ابوحنیفه حکومت

اموی را ظالم و جابر دانسته نمیخواست شعل رسمی قبول کند خاصه آنکه مشاهده مینمود هموطنان او یعنی ایرانیان بر علیه آن دولت مشغول تجمیر اتند. دیگر آنکه چون خلافت بر عباسیان مسلم شد و بنای ظلم و جور نهادند بر ابوحنیفه گران آمد که مسند رسمی قضاوت آنها را قبول کند. چنین نظری می آید که ابوحنیفه طرفدار علویان بوده عباسیان را غاصب و محمد بن عبدالله علوی را شایسته خلافت می دانسته است. بعضی گویند چون ابوحنیفه از قبول قضاوت استنکاف کرد منصور او را بگیرفت و حبس نمود تا آنکه فوت شد و برخی بر آنند که ابوحنیفه از روی اکراه آن مسند را قبول نمود ولی طولی نکشید که بدوود حیات گفت

اقوال ابوحنیفه را در فقه شاگردان او نوشتند و شخصاً کتابی در این خصوص تدوین نمود آنچه ابن الندیم از تألیفات او نقل می کند از اینها است. کتاب همه اکبر، رساله مدنی، کتاب عالم و معلم، کتاب رد در قدریه. اما کتاب ففها کسر که اکنون در دست اسب اکثر ادروایاتش الحاقی اسب چه راجع باشعریه اسب که دو قرن بعد از ابوحنیفه داخل در میدان محاذله گردیدند

۳ - مالک بن انس در سنه ۹۳ یا ۹۷ هجری متولد گردید و در سال ۱۷۹ وفات نمود مدتی عمر را در مدینه گذرانید و حر بسکه بحای دیگری مسافرت نمود. مشهور اسب که مالک عربی الاصل اسب ولی محمد بن اسحق او را از مولی منی بیمن مره میداند مالک حدیب را از علمای مدینه خاصه ابن سباب الرهری کسه یکی از فقههای مشهور عصر خود بود. اگر فرب یکی از معلمین دیگر مالک، دافع دیلمی اسب که از مشاهیر علمای مدینه محسوب میشود و مولی عبدالله بن عمر اسب مسلمان گردید.

بنظر می آید مالک حاتم بنی عباس را ظالم و عاصب میدانسته اسب و بسببیه محمد بن عبدالله بن الحسن علوی تمایل داشته آنچه یعنی اسب منصور امر داد تا او را تار یابه زدند و این توهین بیستر موجب شهرت او گردید

مهمترین آثار مالک کتابی اسب در حدیب و فقه موسوم به **الموطأ** اما یکی از شاگردان او اسب بن الفرات میسانوزی که در تونس مسکن داشته چندین هزار

مشنله را در کتابی موسوم به *المندونه* گرد آورده و فتاوی مالک و اجتهادها گردان او را بیان نموده است.

۳ - محمد بن ادريس الشافعي از طرف پندز قریشی و از حاکم مادریمی است در سنه ۱۵۰ در شام متولد گردید و چون پندز مرد، مادرش او را در سن دوازده سالگی بمکه آورد. ایام خریداری را در فقر و بیچارگی گذرانید و در حدامت بن طالب علم و کمال بود. چون در علم عرب و شعر متبحر گردید بحدیث پرداخت و کتاب *موطاء* مالک بن انس را از بر کرده تا آن جنبه حیات داشت مالزم او گردید شافعی را متهم ساختند که با یکی از علویان بیعت کرده و مخالف با عباسیان است. ولی شافعی در حضور عازون الرشید نفی این تهمت را از خود نمود هنگام اقامتش در عراق فقه عراقیان را از محمد بن الحسن شاگرد ابوحنیفه فرا گزید و بالاخره یکی از ائمه اهل سنت گردید. شافعی در سنه ۲۰۴ در مصر وفات نمود و ازای مختصر نثرینی بود.

مورخین در شیرینی گفتار و حسن بیان شافعی و مهارت او در استنباط و قدرت

او در حدل متعقد

از آثار شافعی یکی رساله اوسب در اصول فقه که شاگرد مصری او ربیع بن سلیمان مرادی آنرا روایت کرده و دیگر کتاب معروف به *الأم* است که آسم از شافعی روایت شده و آئینه افکار او در فقه و اجتهاد است

۴ - احمد بن محمد بن حنبل در سال ۱۶۴ هجری در بغداد متولد گردید

اصل او از عرب شیمان منیم مرو است. برای جمع آوری احادیث به بلاد مختلف مسافرت نموده و مدتی مصاحب شافعی گردید و فقه را از او آموخت و بعدا طریق مستطلی از خود آورد و اساس فقه را بر روی حدیث گذاشت و استعمال قیاس را حایر نمیدانست مگر هنگام ضرورت. از این سبب است که جمعی او را فقط عالم در حدیث میدانند به عالم در فقه. چنانکه طبری گفته است این حنبل مردی است محدث به فقیه روز خلافت و ائمه که موضوع مخلوق بودن فرآن مطرح بود این حنبل بحواس بن ماین عقیده دهد و بردای خود که فرآن غیر مخلوق است نافی مانت. از این

سبب او را در سال ۲۲۰ در حین افکندن با اینکه متوکل حلیفه شد و او را رها ساخت این جنل در سال ۲۴۶ در بغداد وفات نمود. از او کتابی در فقه که شارح طریق خاص او باشد در دست نیست و آنچه در این خصوص موجود است از اتباع اوست مؤسس مذهب اعتزالی را **واصل بن عطاء** میدانند که شاگرد

معتزله و اشعریها

حسن بصری بوده و چون با استاد خویش اختلاف عقیده پیدا کرد حسن گصب و اعتزال عناه و از آن روز بمعتزله معروف شدند این مذهب در زمان نبی عباس اهمیت خاص پیدا نمود و خلاصه عقیده آنان این بود که انسان در اعمال مختار است سرا و حرا از روی عدل الهی است از این سبب خود را اهل عدل و توحید می نامیدند

این نکته قابل توجه است که این موضوع یعنی مختار بودن بشر در اعمال یکی از اصول آئین زردشتی بوده که هیچگونه جبر در آن راه نداشته است. میتوان حدس زد که این نظریه از آن آئین در میان معتزله سرایت کرده است.

دیگر آنکه میگویند قرآن مخلوق است و از این جهت خود را موحصیه خوانند که نادانان او تعالی چیری را شریک نموده اند همچنان برای عقیده بودند که در هر مورد و مکان و در هر عهد و زمان عمل باید اهرمانی در نماند. معجزات اسباب را بحسب صورت معتقد بودند و تأمل نمیکردند، برای حق حل و علا هیچگونه جسمی فائل بوده مشاهده حق را بچشم حس در زور عیامت انکار میکردند.

معتزله بچند فرقه منقسم گردیدند و حتی بعضی از آنها از شیوه اعتدال خارج شده به ناسخ معتقد گردیده و باطیلی داخل مذهب خود کردند ولی در اقلیت بودند و اکثریت معتزله همان طریق اعتدال را می پیمودند

مذهب اعتزال در زمان اولین خلفای عباسی خاصه مأمون و واثق اهمیت فوق العاده پیدا نمود و پیروان این مذهب بنفسمه یونانی آشنا شده ساتکای دربار عباسی نامتشرعین داخل در محاذرات سختی شدند مأمون بطوری طرفداری از عقیده مخلوق بودن قرآن میکرد که حتی علمای مخالف را برندان افکنده تنبیه مینمود

پس ارواق قدرت معتزله بتدریج رو بضعف گذاشت. متوکل که يك شر ایچوار خوشگدراں و قسی الغلبی بود، چون بر مسند خلافت نشست طرفداری از معتزله بر عین اهل سنت نموده و از مخالفین معتزله گردید ولی ضربت مهمی که بر این فرقه وارد آمد بدست حسن اشعری و حجه الاسلام محمد غزالی واقع شد حسن اشعری در ابتدا بدهب اعتزال گردید و یکی از رجال عجم این فرقه گردید سپس از این مذهب منحرف شده و ویسب الی سیصدساله بر علیه آنان منتشر ساخت و بقسمی از راه زبان و قلم با آنان مخالفت کرد که یکی از مؤلفین گفته: معتزله بسر بلندی رفت گامی میگردید تا آنکه خدا اشعری را فرستاد و دولت آنان را خامه داد طرفداران او را اشعری مینامیدند و ایشان حقیقتاً همان معتزله بودند که باین اسم معروف شده مگر احتیاج بر نبود اما محمد غزالی چون بمسئله تصوف گردید با اطلاعات وسیعی که در فقه، تفسیر حکمت و سایر رشته‌های علوم متداوله آن عصر داشاار راه دلیل ویرهان ضررت مهمی به مذهب اعتزال وارد آورد

امر وزیبین است که **صوفی** از کلمه **صوف** (بسم) آید و معنی پشمینه پوش است که در ادبیات فارسی بدان اشاره شده پوشیدن جامه پشمین یک گونه علامت رهد و از دنیا گذشتن محسوب میشود و این طایفه از همین سبب در قرون اولیه اسلام این لباس را شعار خود کردند - ولی عقیده صوف که اساس آن بر روی اعتقاد به وحدت وجود و ریاض است از کجا داخل در اسلام شده و مخصوصاً رجه راه در ایران رائج گردیده جای بحث است بعضی آنرا از اسلام دانند و احادیثی در این خصوص نقل کرده آیات کلام الله مجید را حجت آورده اند - این نظریه که اساس صوف را از اسلام میداند در عیان متتبعین چندین طرفدار ندارد گروهی دیگر بر این عقیده اند که صوفی یک فکر آریهائی است بر خلاف فکر سانی و گزینند بین افکار صوفیه و بعضی از تعلیمات هندی و است ممکن است این فکر در زمان ساسانیان از هندوستان به ایران سرایت کرده و بعد بنیاس اسلام در آمده است برخی دیگر گویند اساس تصوف از مکتب

نئوپلاتونیسم^۱ اسکندریه است که نام حکمای آن در قرن مذهبی اسلام در میان دانشمندان مسلمین مشهور بوده است. آنچه محقق است هفت نفر از بزرگان حکمای این مکتب در زمان انوشیروان از ظلم «ژوستینین» پندباد ایران پناهنده گردیده مورد لطف شاهنشاه واقع گشتند. تاچه اندازه اینان فکر خود دادزایران ترویج کردند معلوم نیست ولی از این مسئله مهم تر آنکه قبل از آن فلاسفه، حکیم بزرگ «نئوپلاتونی» پلتن^۲ که شهرستانی آرا «شیخ الیونانی» مینامد در قرن سوم میلادی بایران مسافرت کرده و آشنایه مذهب و افکار ایران بیان گردیده است. هرگاه آنگونه عقاید در آن موقع در ایران طرفدار داشته قطعاً آن دانشمندان آنها را گرفته توأم باطریقه خویش نموده اسب پس نمیتوان بطور قطع گفت اساس تصوف از حکمای «نئوپلاتونیسم» اسب چه مصکک است افکار همین فلاسفه هم از شرق باشد

هنده دیگر گویند همانطور که قبل از اسلام جهانی باعث پیدا شدن آنگونه افکار شد مدار اسلام هم همان جهات موجب پیدایش تصوف گردید و لرومی نداند ریشه تصوف اسلام را قبل از آن واقع بدانیم ، یعنی مسئله خلعت، موضوع روح، طرر و طریق رسیدن به حقیقت همانطور که قبل از اسلام موجب پیدایش فکر وحدت وجود ، ریاضت و اردنیا گدستن گردید بعد از اسلام هم باعث ایجاد افکار و عقاید تصوف شد

باید دانست کسانی را که در قرون اولیه اسلام بزرگان صوفیه از خود میدادند مانند سفیان ثوری ، داود طائی ، ربیعة الادویه (احس ابان) معروف کرخی ، ذوالنون مصری و امثالهم سالک مسلک رهد و دعوی بوده عقیده مر این دانستند که محبت مخلوق نسبت بحالق باید محض خاطر او تعالی باشد نه از بیم عذاب یا امید پاداش رضای او را باید طلبید و از او غیر ار او توقع نباید داشت. متاع دنیاسهل اسب هشب بهشت هم در مقابل محبت او هیچ اسب پس تصوف در اولین مرحله يك گونه اردنیا گدشتگی و محبت حالق بوده اسب - بتدریج که بعضی از ایرانیان داخل در

این رهبر گردیدند، قصیه شکل دیگری پیدا نمود موضوع وحدت وجود، فنا فی الله وبقا بالله مطرح گردید، مسئله ای که همه عالم تحلی اواس و غیر از او چیری نیست و انسان میتواند بوسیله عشق حقیقی و تر کیه نفس و ریاضت در ذات او عر آسمه قانی گردد طرف توجه بردگان این سلسله گردید از اعظم صوفیه که در ترویج اینگونه افکار مقدم بر دیگرانند یکی بایزید سظامی و دیگر حیدر بعدای است بایزید سظامی از احلاف یکنفر زردشتی است حد او آدم، نام اولین شخصی است از این خانواده که تکیش اسلام مشرف شد حیدر بعدای هم بموجب گفته جاهی ایرانی بوده است این دو نفر چون خود را قانی میدانستند راجع بمقام خود چیزها گفته اند که شرح آن از حدود این رساله خارج است

و بالا لازم است بدین نکته اشاره شود که با انقراض سلسله

ساسانیان ادبیات پهلوی از بین رفت و باقر بن یحیی هجری غده ای از علمای زردشتی بدان زبان تألیفاتی منتشر ساخته اند که بعضی از آنها مذهبی و برخی غیر مذهبی است از جمله کتب

ادبیات پهلوی و تأثیر آن در ادبیات تازی

مذهبی، یکی «دیسکرت» است که در قرن سوم هجری عالم مسهور زردشتی «آتر فرهنگ» پسر فرخ زاد سرشته تحریر در آورده و شامل احکام مذهبی، احادیث، تاریخ و ادبیات آئین زردشتی است دیگر کتاب «نهدش» است دارای ۶۴ فصل و در قرن پنجم یا ششم میلادی خاتمه یافته و تصور میرود قسمت مهم آن مدنی قبل از آن عهد برشته تحریر در آمده باشد «داستان دیلمک» تألیف مسوچهر سر «یودان بییم» مؤید پارس و کرمان است که در قرن سوم هجری نگاشته شده «سگند گومانیک» و «بچار» در قرن سوم هجری برای دفاع از آئین زردشت در مقابل اعتراضات یهودیان، عیسویان و غیره نوشته شده این کتاب نسبت بسایر تألیفات دینی که بر زبان پهلوی نگاشته اند تقریباً حصه فلسفی دارد چه بحسب از سویب و ماهیب واصل وجود شرح بنمایند «دبیای عیسوی حرد» راجع است بحوائیائی که در روح حکمت (در خصوص ۶۶ سؤال مربوط به آئین زردشتی) می دهد «ارداویراف نامک» یکی دیگر از کتابهای مهمی است که از هرح و هرح آئین زردشتی پس از جمله اسکندر شرح

آیینهای مختلف در قرون اولیه اسلام ۱۵۹
داده و از تجدید آن آئین در زمان ساسانیان و اعتقاید زردشتیان راجع بدان آخرت
صاحب میراند - دیگر از کتب دینی آن عهد کتاب «**مجتلای اهلش ناملک**» و
«**جاماسب ناملک**» و «**داندز خسرو گوانان**» است - مجموع کتب دینی بالغ بر ۵۵
تألیف و ۴۴۶ هر از کلمه است

اما کتب غیر دینی بالغ بر یازده تألیف و فریب ۴۶ هر از کلمه می باشد از
آجمله است «**کلر ناملک از تخریر پاپگان**» و «**یات کار زویران**» که بعضی آنها
را قبل از دوره اسلام میدانند - سایر کتب پهلوی مربوط برشته غیر دینی از این
قرار است دیوان قوانین زردشتی در زمان ساسانیان : **داستان خسرو گوانان**
(ابن سروان) و **غلامش** ، **شهرهای ایران** ، **عجایب سگستان** ، **درخت آسوریک** -
شطر یح نامه - **ترتیب ارواح** ، **فرهنگ پهلوی** ، **طرز نامه نگاری** .

حای شک نیست که پس از فتح بلاد ایران بدست عرب ، کتب زیادی از ادبیات پهلوی
دست مسلمین افتاد که امروز از بین رفته است - شاهد این ادعا آنکه «**قتیمه**» در
کتاب «**عیون الأخبار**» به کرات اظهار میدارد که «**در کتب عجم جنی مد کسوز**
است . . .» و صاحب کتاب **الناح** مطالب زیادی از کتب پهلوی نقل کرده است
در کتاب **فهرست ابن المدینیم** اسامی اشخاصی که کتب پهلوی زاده زبان عربی ترجمه
کرده اند ذکر شد که از آجمله است **عبدالله بن مقفع** که کتب «**حداینامه**» و
کتاب «**الناح**» و کتاب «**مردک**» را در زبان ناری ترجمه کرده و کتاب «**الادب الکبیر**»
و «**الادب الصغیر**» را از روی گفتار قدماي ایرانی برشته بحریرد آورده است

کتب زیادی راجع بتاریخ ایران و سیر ملوک اردنان پهلوی به عربی ترجمه
گردیده است کتاب **مدهی اوستا** و بسیاری از کتب ادبی مانند «**هزار افسانه**» که
مأحد «**الف لیله و لیله**» است ، و کتب **اردشیر** و **سنتاب مؤبد مؤبدان** و کتابهایی
راجع به قصص چون **گرگ و روباه** ، **مردد** ، **روزبه یتیم** و غیره به لسان
ناری درآمده است

از این شرح مختصر نحوی معلوم میشود که ادبیات پهلوی تأثیر
قابل بوحی در ادبیات عرب داشته و از این گذشته همیشه دانشمندان ایرانی زبان

عربی را فرا گرفتند طرد فکر ایرانی را در قالب اشعار عربی در آوردند و از اینرو خدمت دیگری، ادبیات عرب کردند همچنین لغات کثیری ارفازی داخل در عربی گردید مانند بستان، نرسین، سوسن، فرامل، کافور، صندل، یاقوت، فیروزه و غیره و کلمات صاف حکمت آمیز ادبیات پهلوی تأثیر عظیمی در احاطه مسلمین داشته است.

ایرانیان به فقط زعم سیاست عالم اسلامی را در زبان خنکای
عربی در دست گرفتند بلکه از ورون اولیة اسلام استعداد و
لیاق خود را در فرا گرفتن زبان بازی و خدمت به علم و معرفت
الطهار داشتند حتی در زمان حضرت رسول سلمان فارسی به ما می
رسید که اهل بیت خوانده شد و در مریه معرفت او حضرت علی علیه السلام میفرماید
« من لکم بمثل لقمان الحکیم علم العلم الاول والعلم الاخر وقرأ الکتاب
الاول وقرأ الکتاب الاخر وکان بجرأ لایزى » .

چون ممالک ایران بدست عرب فتح گردید بسیاری از اسراء جنگ تحت
حمایت قبایل عرب و انحصار با نمود در آمدند و معروف موالی شدند چه در
میدان سیاست و چه در صحنه علم و معرفت موالیان ایرانی تبار و اختلاف آنها
اقدامات مهمی کرده و خدمات برجسته ای نموده اند اکثر علمای زمان بنی امیه
موالی بوده اند که از آن جمله اسد مافع مولی عبدالله بن عمر که اصل او اردیلم است
و احادیث زیادی نقل کرده در بیع الرای استاد امام مالک که پدرش فرح از موالی
بوده، همچنین پدر محمد بن سیرین و پدر حسن نصری از اسرای میسان بوده اند
اما از جمله دانشمندی که پدرشان عرب و مادرشان ایرانی بوده یکی حضرت امام
زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است دیگر عبدالله بن عمر و قاسم بن
محمد بن ابی بکر است که مادرشان بر و اب و محضری دختران یزدگرد بوده که
در جنگ جمل و لاء اسیر گشتند

طولی نکشید که در میان ایرانیان سعرا و مسیما میباشند که در زبان عرب
کمال مهارت را داشته اند مشهورترین این همیل سعرا در صدر اسلام حاکم و ادان یسار

نسائی است که معروفترین افراد آن اسمعیل بن یسار و محمد و ابراهیم است که در اشعار خود مجد و شوکت ایرانیان را ستوده بر عرب حمله کرده‌اند. دیگر ابوالعباس اعمی و موسی شهوات است که اصل آنها از آذربایجان بود اما در میان منشیان مشهور آن دوره مرتبه عبدالحمید کاتب و سالم مولی هشام که هر دو ایرانی بوده‌اند از همه برتر است.

سابقاً اشاره شد که تعصبات نژادی بنی‌امیه و بدرفتاری آنان نسبت بایرانیان موجب رنجش اهل این آب و خاک گردیده و بالاخره منجر بانقراض سلسله بنی‌امیه و تأسیس سلسله بنی‌عباس گردید. ایجاد مقام وزارت که صاحب آن باید لایق، کافی، عالم و مدبر باشد مستلزم آن گردید که این قبیل اشخاص را از میان ایرانیان که دارای این کمالات بوده‌اند اختیار نمایند. این است که مشاهده میشود که وزرای اولین خلفاء عباسی ایرانی بوده‌اند. از آنجمله است ابوسلمه جلال‌اولین و وزیر عباسی، ابویوب موریانی (وزیر منصور) یعقوب بن داود (وزیر مهدی) یحیی بن خالد برمکی (وزیر رشید) فضل بن سهل، حسن بن سهل، یحیی بن یسار رازی (وزرای مأمون) که همه ایرانی بوده‌اند. زیردست این وزراء منشیان مخصوصی میریسته که اغلب آنها ایرانی‌الاصل بوده‌اند. این طایفه در علم و ادب تبصر پیدا کرده ادبیات پهلوی و عربی را توأم نمودند

در اینجا بيمورد نیست چند کلمه راجع بشرفه‌های شعوبیه ایراد شود.

شعوبیه جماعتی بودند که نژادی را بر سایر نژادها ترجیح میدادند مثلاً شعوبیه سوری و مصری در ثبوت رجحان ملت خود بر سایر ملل میکوشیدند. از تمام این فرقه‌ها جدی‌تر و باحرارت‌تر شعوبیه ایرانی است که بتاريخ پرافتخار ایران و تمدن کشور خویش مفتخر بوده ایرانی را بر سایر نژادها مخصوصاً بر عربها ترجیح میدادند. در همان زمان بنی‌امیه شاعر معروف اسمعیل بن یسار در حضور هشام خلیفه اموی قصیده‌ای خوانده و در آن اجداد خویش را ستوده نژاد ایرانی را ترجیح بدیگران داده است. چون دوره خلفاء بنی‌عباس فرا رسید و تا اندازه‌ای کلام یکم ایرانیان شد مسئله برتری نژاد ایرانی بر عرب بیشتر مورد توجه گشت. برای

بن مقصود طرفداران این عقیده به فقط در تاریخ ایران و علم اسباب ایرانیان متبحر گشته بلکه در دانستن اسباب عرب هم رحمتها کشیده بهتر از آنها در اینخصوص اطلاع بهم رساندند. بنابراین با معلومات کافی بر عرب تاحته نظریه خود را ثابت میکردند. از مشاهیر شعوبیه ایرانی یکی سهل بن هارون کتابدار مأمون است. بگر اسحاق بن حسن خرمی، ابو عثمان سعید بن حمید بن بختگان، ابو سعید رستمی و دانشمند معروف ابو یوسفان بیرونی است که با قدرت قلم و بیان در برتری مراد ایرانی بحث کرده اند.

گذشته از فن کلمات و شعر، ایرانیان در فقه، حدیث و سایر علوم متداوله آن عصر گوی سبقت بر بوده اند. چنانچه در سابق اشاره شد ابوحنیفه که یکی از ائمه بزرگ اهل سنت است ایرانی الاصل بوده و همچنین یکی از استادان معروف مالک بن انس که امام دیگر سنن است دیلمی الاصل است. اغلب از بزرگان شیعه معتزله و متصوفه ایرانی بوده اند سرور و خو و لغت عرب مرهون رحمت دانشمندان ایرانی امثال سیویه است. در همان قرون اولیه اسلام در علم تاریخ قتیبه گوی سبقت از دیگران بر بوده.

چون ذکر اسامی تمام فضایی ایرانی که در قرون اولیه اسلام میریسته اند خارج از حدود این فصل است بد کربان چند تن از مشاهیر آنها (از ابتدای خلافت عباسی تا نلث اول قرن سوم هجری) اکتفا می نمائیم.

ابن مقفع - اسم اصلی او «روریه» پسدادویه است در خانواده زردشتی پدیا آمده و بعد بدین اسلام مشرف گشته است. در زبان پهلوی مهارت تام داشته و در لسان تازی یکی از فصحای عرب محسوب میشود. چندین کتاب از پهلوی به عربی ترجمه کرده که از آن جمله است کلیله و دمنه و خداینامه. اسامی سایر تألیفات این نویسنده بزرگوارا در چند صفحه قبل بیان نمودیم و مکرر آن در اینجا بیاوردیم در آخر منصور خلیفه عباسی آن دانشمند را به قتل رسانید. (تاریخ وفات او را از ۱۴۲ الی ۱۴۵ هجری نقل کرده اند).

ابوحنیفه - مختصری از شرح حال این دانشمند ایرانی در قسمت مذاهب
اربعه گذشت .

حماد بن سائبور (شاپور) الراویة اضلاع دیلمی است . قصاید عربی معروف
به معلقات را جمع آوری کرده و نشر داده است (رحلت او بین سنوات ۱۵۵ الی ۱۵۸ هجری است).

بشار بن برد - شاعر مشهور دربار مهدی خلیفه عباسی است که بایرانی بودن
افتخار میکرده و در قصیده‌های آتش را تقدیس نموده و بالنتیجه بقتل رسیده است
(۱۶۷ هجری)

سیبویه - عالم نحوی مشهور است (رحلت ۱۷۷ هجری) .

الفرأ - نحوی مشهور و شاگرد کسایی است (رحلت ۲۰۷ ه)

مسلم بن قتیبه - مورخ است مشهور دارای ۱۲ تألیف که از آن جمله است
کتاب المعارف ، ادب الکاتب ، عیون الاخبار (رحلت ۲۷۶ هجری)

یکمده از دانشمندان دیگر مانند علی بن حمزة کسایی عالم نحوی که
هارون الرشید تربیت پسران خود امین و مأمور را بعهده او وا گذاشت ، همچنین
عباس بن احنف شاعر غزلسرای دربار هارون و ابونواس که آنم شاعر دربار
هارون بود و در هرل سرائی معروف است ارحیت مسقط الرأس ایرانی بوده‌اند نژاد
بعضی دیگر مانند : «احفش اوسطه» که در اوائل قرن سوم هجری وفات کرده و
در نحو و علم اللغة ید طولائی داشته مشکوک است ولی طن قوی می‌رود که مانند
استادش سیبویه ایرانی باشد . چند تن از یهودیان ایرانی هم در ادبیات عرب اظهار
لیاقت کرده‌اند و مشهورترین آنها ابو عمیده همعمر بن المثنی است که رقیب اصمعی
بوده و گذشته از اینکه در علم لغت ید طولائی داشته طرفداری از نظر شعوبیه ایرانی
کرده و قبایل عرب را هجو نموده است سایر دانشمندان و علمای ایرانی از قرن
سوم هجری بعد در جای خود ذکر خواهد شد

فصل سوم

طاهریان - بنی دلف - طویان

۱- طاهریان

طاهر موقعی که بین امین و مأمون فرزندان هارون الرشید کار خلافت بچنگ و جدال کشید طاهر بن حسین معروف به ذوالهمین بکمک لشکر خراسان خدمات مهمی به مأمون نمود و رشادت زیادی بخرج داد. منجمه در سنه ۱۹۵ علی بن عیسی را که بالشکری کثیر از طرف امین بچنگ او شتافته بود در حدود ری شکست فاحش داد. علی بن عیسی کشته شد و سر او را برای مأمون در خراسان فرستادند. همچنین لشکر دیگر امین را که بریاست عبدالرحمن به جبله از طرف بغداد آمده بود در قرب همدان مغلوب و منکوب نمود و سال بعد اهواز، واسط و مداین را بگرفت. بعد از پایتخت خلافت بنی عباس در سال ۱۹۸ بدست طاهر افتاد و امین کشته شد و خلافت مأمون مسلم گردید.

مأمون به پاس خدمات طاهر یا برای اینکه او را از بغداد خارج سازد حکمرانی خراسان را به او معقول ساخت و در سنه ۲۰۵ هجری طاهر عازم آن حدود شد. دو سال بعد موقعی که طاهر بالای منبر خطبه میخواند بجای اینکه مأمون را دعا کند گفت: اللهم اصلح امة محمد بما اصلحت به اولياك واكفنا مؤتمن بنی علینا، الخ در همان حال مطلب را به حلیفه نگاشتند و قصد عزل او را نمودند ولی برودی طاهر بجهان دیگر شتافت و یا بقولی بدست نماینده مأمون بقتل رسید.

پس از طاهر امارت خراسان بطلحه بن طاهر واگذار شد و هفت سال حکمرانی کرد. در موقع فوت طلحه برادر او عبدالله بن طاهر در دینور مشغول جمع آوری لشکر بر علیه

طلحه و
عبدالله

بایک بود و خوارج وقت را قنیمت شمردند در اطراف نیشابور ریخته عده‌ای را کشتند . چون این اخبار به مأمون رسید عبدالله بن طاهر را مأمور آن حدود ساخت . عبدالله نه فقط در خراسان بلکه در طبرستان وری و کرمان نفوذ تام داشت .

در سال ۲۳ عبدالله بدرود حیات گفت و طاهر بن عبدالله

طاهر
و محمد

بجای او نشست . پس از او در سال ۲۴۸ محمد بن طاهر از

حائب مستعین حکمران آن حدود گشت . پیدایش علویان

در طبرستان نفوذ آنانرا در آن حدود از بین برد و در آخر سنه ۲۵۹ یعقوب بن لیث وارد نیشابور گردیده محمد بن طاهر را دستگیر و با کلیه اهل بیتش به سیستان فرستاد و دولت طاهریان منقرض شد .

۲- بنی دلف

ابودلف عجلی از طرفداران امین خلیفه عباسی بوده و با

ابودلف

علی بن عیسی به جنگ طاهر ذوالیقین آمد . پس از کشته

شدن علی بن عیسی ، ابودلف به همدان رفت و طاهر از در دوستی داخل شده او را

به بیعت با مأمون تشویق کرد . ابودلف گفت من بادرگری بیعت کرده‌ام و فسخ آن

جایز ندادم ولی هر گاه عایل باشی از این به بعد طرفداری از هیچیک از فریقین

نخواهم کرد . طاهر قبول نمود و ابودلف در کرج اقامت گزید . چون مأمون

بدری آمد او را طلبید و در حق وی احسان و اکرام نمود . ابتداء خود بنی دلف در

حدود همدان و کرج از سنه ۲۱۰ هجری است . فوت ابودلف در سنه ۲۲۵ واقع شد .

پس از ابودلف پسرش عبدالعزیز جای وی بگرفت . این امیر

عبدالعزیز

از لشکر «مطلب» که از طرف بغداد آمده بود شکست خورد

و خانواده اش اسیر گردید . پسر او موسوم به دلف در سال ۲۶۵ بدست قاسم بن مهابه

در اصفهان کشته شد . اتباع او قاسم را کشتند و احمد بن عبدالعزیز را بریاست برداشتند

در سنه ۲۷۹ معتمد خلیفه عباسی احمد را مأمور جنگ با رافع بن هرثمه کرد و

احمد اور اشکسب داد و مجبورش صاحب حدود ری را برك گفته بگرگان برود احمد در سنه ۲۸۰ و وفات نمود. پسران او عمرو و بکر بنا رافع جنگیدند ولی از او بسختی شکسب خوردند. رافع صلاح خود در آن دید که با عمرو بن عبدالعزیز از در صلح درآید و عمرو لب هم چون رافع را ازین برد حکومت اصفهان را به عمرو بن عبدالعزیز تفویض کرد. عمرو آخرین امیر سی دلف است.

۳ - علویان

مستعین حلیمه عباسی در مقابل خدمات محمد بن عبدالله بن حسن بن زید. طاهر بعضی از مواجی طبرستان را که از آن جمله است کلار و چالوس با او گذار کرد. در اطراف آن حدود اراضی بودموات که اهالی از اشجار آن استفاده میکردند و گله خود را در آن بچرا و امی داشتند. چون نمایندۀ عبدالله خواست آن اراضی را در تصرف خود درآورد در برابر امتنعتین محمد و جعفر پسران دستم بمخالفت برخاستند و نمایندۀ عبدالله محصور گردید از حکمران طبرستان سلیمان بن عبدالله استمداد کند. اهالی طبرستان در دین از سلیمان رصایت نداشتند زیرا یکی از عمر بن اوه محمد بن اوس بلخی و از اولادش دست دراز کرده انواع ظلم و جور ما اهالی رواج دادند در همان اوقات طبرستان و گرگان صحه تسلیحات زیدیه بود. در سنه ۲۵۰ در بلخ و طبرستان به اتفاق گشته توسط محمد بن ابراهیم یکی از داعیان مذهب زیدیه حسن بن زید را که در ری سر می برد سوی خود خوانده و کلیه اهالی دیلم و چالوس و رویان ما او همدست گردیدند در اندک مدتی آمل و ساری در دست اساع حسن افتاد و سلیمان حاکم طبرستان بگرگان فرار کرد. سپس حسن ری را جزء منصرفات خود نمود و سلسله علویان طبرستان را تشکیل داد.

۱ - نسب حسن از این فرزاد است - حسن بن زید بن محمد بن اسمعیل بن زید بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام

در سنه ۲۵۲ حسن بر گزگن مستولی شد و لشکر محمد بن طاهر را شکست فاحش داد. حسن شخصی بود کریم، عادل، متدین و خدا ترس. در سنه ۲۷۰ بدرود حیات گشت.

پس از حسن برادرش محمد بن زید جای وی بگرفت و او هم
مردی بود فاضل و ادیب. محمد ظمع در خراسان نمودنی در
جنگ بالشکر اسمعیل بن احمد سامانی زخم کاری برداشت
و پس از چند روز بدیار دیگر شتافت (۲۸۷) و امور آن حدود در دست عمال
سامانیان افتاد.

در زمان امارت احمد بن اسمعیل سامانی یکی از علویان موسوم
به حسن بن علی الاطروش^۱ و ملقب بناصر در دیلم دعوت
می نمود و جمعی از دیلمیان را بکیش اسلام و مذهب زیدیه
در آورد. چون امرش در آن حدود قوت یافت بر طبرستان حمله آورد و آن دیار را از
دست عامل سامانیان مستخلص ساخت (۳۰۶) اطروش مردی بود فاضل، لطیفه گو
و شاعر.

پسر حسن بن علی موسوم به حسین از لشکر نصر بن احمد شکست خورد و
همچنین یکی از سرداران بردگه علویان ثیلی بن نعمان دیلمی که از طرف مبلغ
وداعی مشهور زید بن حسن بن قاسم در گرگان بصر می برد در جنگ با سامانیان
کشته شد و قدرت و نمود سرداران دیلمی و آل زیار بحکمرای علویان خاتمه داد.

۱ - نسب الاطروش از ائمه اوست. حسن بن علی بن حسن بن عمرو بن علی بن حسین بن علی
بن ابیطالب علیه السلام

فصل چهارم

صفاریان

مؤسس سلسله صفاریان یعقوب بن لیث است که مدتی با برادرانش عمرو و علی و ظاهر در سیستان بر رویگری اشتغال داشتند و بهمین جهت این سلسله مشهور بصفاریان گردید.

یعقوب بن
لیث

یعقوب مردی بود باهمت و جوانمرد و از عنوان سبأ حیالات بلند در سرداشند و بشعل رویگری تن در تمیذاد

یعقوب در خدمت صالح نامی^۱ که بخیال خوارج اشغال داشت در آمد و صالح در حدود سنه ۲۳۸ بر سیستان استیلا یافت. یعقوب بمردی لیاقت و کعایت پخرچواد که صالح او را نماینده خویش خویش کرد. پس از صالح شخصی موسوم به درهم جای او را گرفت و یعقوب همچنان در خدمت اوداقتی ماند تا اینکه حکمران خراسان درهم را گرفت و به بغداد فرستاد. یعقوب حای درهم بشست و قدرت زیادی بهم رسانیده سیستان را در قصبه اقتدار خویش در آورد^۲ و از آنجا وسدهرات کرده و محمد بن اوس عامل ظاهریان را درهمان سکسب داده و آن شهر را فتح نمود. این وقایع در سال ۲۵۳ در زمان خلافت معتز رخ داد. دو سال بعد یعقوب عزم تسخیر کرمان نمود و از طرف دیگر علی بن حسن بن سل حکمران فارس طمع در کرمان کرد. معتز برای اینکه یکی از این دو نفر (یعقوب بن لیث یا علی بن حسین) را از بین ببرد فرمان حکومت کرمان را برای هر دو صادر کرد. طوق نامی از جانب علی بن حسین پیسنمندی کرده و از کرمان مددولی در آنجا یعقوب را و فائق آمد و کرمان را بتصرف خود در آورد. از آنجا دلاور سیستان بجانب

۱ - مسمی بر آنست که یعقوب قبل از اینکه در خدمت صالح در آید بر رویگری متمول و برده و تقوی معروف بوده و حمیدی گویند بر اعراسی زردی اشتغال داشته است.
۲ - راجع به سببش یعقوب در مقام درهم دیوانت دیگر نقل شده منحصه اینکه درهم لیاقت اداره کردن لشکر خود را بداشت و اصحاب از چون صفت او را بدیدند یعقوب را امیر خود کردند. حمیدی دیوانت شده است که درهم خواست یعقوب را نکشد و لی او پیشقدمی کرده خود را

شیراز شتافت و علی بن حسین در تنگنای صعب العبور پناهنده گشت. در این واقعه یعقوب کمال رشادت را نشان داده و از بهری که نزدیک آن تنگه بود دستخیز عبور کرده خصم خود را اسیر ساخت و بعد پشیر از رفته آن شهر را بگرفت، سپس هدایائی برای خلیفه فرستاد و ظاهراً اطاعت کرد.

در سال ۲۵۷ هجری موفق برادر معتمد خلیفه عباسی امارت بلخ، طخارستان، سیستان و سند را رسماً به یعقوب هفتمین هفوم کرد و در تعییب آن یعقوب کابل و بست را بگرفت. سپس عزم تسخیر نیشابور دارالملک طاهریان را نمود و در سنه ۲۵۹ آن شهر را تحت تصرف خود درآورده با امارت طاهریان خاتمه داد.

یکی از مخالفین یعقوب موسوم به عبدالله سجری که از بیم او به نیشابور فرار کرده بود، همینکه یعقوب آن شهر را فتح کرد عبدالله بطبرستان رفته و به حسن بن زید علوی پناهنده گشت. یعقوب او را از حسن بخواست و چون مسئول او را اجابت نکرد دلاور سیستان بدو بطرف شتافت و حسن را شکست داده داخل در ساری و آمل گردید.

حسن متواری بود تا اینکه یعقوب مراجعت کرد در این سفر خسارات هنگفتی به یعقوب وارد آمد. عبدالله سجری بری پناهنده گشت ولی یعقوب او را از حکمران آخوند بطلمید و بکشت (۲۶۰)

سال بعد یعقوب بطرف فارس رفت و لشکر محمد بن و اصل را شکست داده عتائم بسیاری بدست آورد.

معتمد خلیفه از نفوذ و قدرت یعقوب اندیشناک گشت. بنابراین صاحبان خراسان، ری، طبرستان و گرگان را گرد آورده و یعقوب را لعن کرده تا آن اطلاع داد که امارت یعقوب در خراسان نامر او بوده و اسیر ساختن محمد بن طاهر خود سرانهاست. چون این اخبار به یعقوب رسید عزم محاربه با خلیفه را نمود و از فارس به احوال آمد معتمد خواست یعقوب را از این خیال منصرف سازد تا بر این تبحر را حاضر ساخته و اگذاری امارت خراسان، طبرستان، گرگان، ری و فارس را به یعقوب اعلام داشت یعقوب که اساساً اعتمادی بخلیفه نداشت از خیال خود

منصرف نگردید و عازم بغداد شد. معتمد برادر خود موفق را در مقابل یعقوب فرستاد. چون جنگ در گرفت میسر لشکر یعقوب بر میمنه سپاه موفق تاخته آنرا منهرم ساخت. موفق در آخر برای تحریک حسن مذهبی لشکر خود و ایجاد تفاهت بین سپاهیان یعقوب سرخود را برهنه ساخت و فریاد کرد و من غلام هاشمی هستم و بر خصم حمله آورد و جنگ سختی در گرفت. بسیاری از اتباع یعقوب جنگ با خلیفه مسلمین را مکروه دانسته بلشکر خصم پیوستند. بالنتیجه شکست بر یعقوب وارد آمد و بخوزستان مراجعت کرد (۲۶۲هـ). با همه این احوال یعقوب دست از مقصود برنداشت و در جمع آوری لشکر میکوشید تا اینکه در سنه ۲۶۵ متلا بمرض قولنج شد. در همان اوقات قاصدی از طرف خلیفه نزد او آمده ویر استمالت داد و حکمرانی فارس را باو محول ساخت. یعقوب یکنقبضه شمشیر و قدری نان و پیاز طلبیده بقاصد گمت: بخلیفه بگو: هر گاه در اثر این مرض از دنیا رفتم هم او از دست من خلاص خواهد شد و هم من از او، و اگر زنده ماندم بین من و او این شمشیر حکمفرماست. اگر فاتح شدم انتقام خود را خواهم کشید و اگر شکست خوردم باین نان و پیاز اکتفا خواهم کرد. قضا را طولی نکشید که یعقوب در گندی شاپور بدرود حیات گمت (۲۶۵)

یعقوب مردی بود دلیر، عاقل، مدبر، مرحوسله و متین، بقدری در امور ثابت قدم بود که حسن بن زید او را سندان میامید. طن هوی میروند که یعقوب مذهب تشیع داشته و در مجالس المؤمنین در زمره صاحبان این عقیده سامبرده شده است.

چون یعقوب بنادر دیگر شقاقت برادرش عمرو ولایت جنای او را
عمرو ولایت
 بگرفت و صلاح در آن دانست که سبب تحلیفه اظهار اطاعت کند. برادر خلیفه موفق امارت حراسان، فارس، اصفهان، سیستان، سند و کرمان را باو محول کرد. از وقایع ایام عمرو یکی مخالف برادر او علی و دیگر طعیان زافع بن هرثمه است.

عمرو رفیع فتنه برادر بنمود و رافع را معلوب ساخت ولی در سنه ۲۷۱ معتمد

دستور داد تا عمرو را بالای منابر لعن کنند و او را معزول ساخت. امور خراسان را بمحمد بن طاهر محول نمود و او هم از جانب خویش رافع بن هرثمه را معین کرد. عمرو، عارس را از عامل خلیفه نگرفت و پسر خود محمد را با لشکری کثیر بحاف بغداد فرستاد ولی محمد از بین راه برگشت و سردیک سیستان نمود، عمرو لشکر خلیفه را در عارس شکست فاحشی داد و چهار هزار اسیر نگرفت و بحوزستان رفت.

چون نوبت خلافت معتضد رسید رافع بن هرثمه با او مخالف آواز کرد بنابراین معتضد حکمرانی خراسان را به عمرو ولایت واگذاشت و او هم پس از گذشته شدن رافع سراور برای خلیفه فرستاد و حکمرانی ماوراءالنهر را طلبید و هم برای این مقصود عزم جنگ با اسمعیل بن احمد سامانی دانمود. در ابتدا لشکر او کاری از پیش برد و از طرفی هم خلیفه باضناً از قدرت عمرو اندیشناک بود و سامانیان را بویب میکرد و با بر این عمرو و شخصاً عازم ماوراءالنهر گردید و هر چه اسمعیل خواست او را از این اقدام منصرف کند سودی بخشید. سردیک بلخ جنگی رخ داد که در آن فتح نصیب لشکر سامانیان گردید و عمرو و اسیر شد (۲۸۷ هـ) بر وایتی اسمعیل عمرو را به بغداد فرستاد و در سنه ۲۸۹ در آغاز خلافت مکتفی کشته شد. در دعوی این قضایا خراسان بدست سامانیان افتاد.

آفتاب اقبال صغاریان پس از عمرو و رو با قول نهاد و اقدامات طاهر بن محمد بن عمرو فایده نبخشید و در سنه ۲۹۸ احمد بن اسمعیل بر سیستان استیلا یافت و معنل بن علی بن لیث راه بغداد فرستاد. با همه این احوال خانواده صفاریان بکلی از بین نرفت و اغلب حکمرانی سیستان را داشته اند. مشهورترین آنها خلف بن احمد پسر بانو دختر عمرو لیث صفاری است دیگر طاهر بن خلف بن احمد است.

احمد بن صد الله خجستانی از اصحاب محمد بن طاهر بوده و چون یعقوب نیشاپور را فتح کرد احمد در خدمت او درآمد و طولی نکشید که علم مخالفت بر او فرشت. احمد در سنه ۳۶۱

احمد
خجستانی

در بستان گشتار زیادی نمود. عزیز بن سری عامل یعقوب در نیشاپور از بیم او فرار

اختیار کرد و آن شهر بدست آن یافعی افتاد. در همان اوقات بنی شرکب هرات را فتح نمودند ولی یکی از سرداران این خاتواده خیانت کرده و موجب شد که هرات بدست خجستانی افتاد. طلحة بن شرکب با جماعتی به نیشاپور رفتند و خطبه ینام حسین بن طاهر خواندند. خجستانی برادر خود عباس را در مقابل طلحه فرستاد. عباس شکست خورد و کشته شد ولی در آخر احمد بر آن شهر مستولی گردید و حسن بن زید حکمران گرگان را که باطلحه مساعدت نموده بود شکست داد (۲۶۵) همچنین با عمرو لیث بجنگید و چون اهالی نیشاپور مایل به عمر و بودند برای مشغول ساختن آنها بین ایشان تعاقب منهی انداخت. سپس عمر و را در هرات محاصره کرد ولی کاری از پیش نبرد و بجانب سیستان رفت ولی در انجام بمقصود خود نائل نگردید. خلاصه احمد مدتی در نواحی خراسان فتنه برپا کرده بالشکر عمرو و طلحة بن شرکب و طرفداران احمد بن محمد بن طاهر که در آن اوقات در خوارزم اقامت داشت مشغول کارزار گردید گاه فتح میکرد و زمانی مغلوب میشد تا اینکه در سنه ۲۶۸ بدست دو نفر از غلامان کشته شد.

دافع در ابتدا از اتباع طاهر بن عبدالله بن طاهر بوده و چون

دافع بن
هرثمه

یعقوب بر نیشاپور مستولی شد و طاهریه را منقرض نمود

دافع خدمت او را قبول کرد، ولی قیامه او یعقوب را خوش

نیامد و بهوی اجازه داد تا هر کجا که میخواهد برود هنگام فتنه احمد خجستانی

دافع خدمت او را قبول کرد و رئیس لشکر او شد و پس از خجستانی اصحاب او را دفع

دابر راست انتخاب کردند.

در سنه ۲۷۱ که حکمرانی خراسان از طرف خلیفه بمحمد بن طاهر موقوف

گردید این شخص از طرف خود دافع بن هرثمه را معین کرد. سه سال بعد دافع

محمد بن زید را شکست داده بر گرگان استیلا یافت و از آنجا بطبرستان و دیلم رفت

و تا حدود قزوین بشناخت. چون معتضد خلیفه گردید بر افع امر نمود که قری

سلطانی حدود ری را تخلیه نماید. دافع از قبول این امر سرباز زد و خلیفه حکمرانی

خراسان را به عمرو لیث وا گذاشت. دافع با بنی دلف بجنگید ولی از بیم عمر

و صلاح در آن دانست که با آنها و همچنین با محمد بن زید صلح نماید و به جنگ عمرو شتابد در سال ۲۸۳ جنگی بین عمرو و رافع رخ داد که منجر به شکست رافع گردید و قصد هرات کرد، عمرو راه او را پنهان گرفت، در آخر رافع از بیراهه بطرف نیشابور آمد و آن شهر را تصرف نمود، عمرو او را محاصره کرد و شکست داد. اصحاب رافع بتدریج از اطراف او پراکنده شدند و رافع راه خوارزم گرفت. ابوسعید خوارزمشاه رافع را کشت و سرش را نزد عمرو لیث فرستاد و او هم آن سر را ببغداد ارسال داشت (۲۸۳)

فصل پنجم

سامانیان

سامانیان نسب خود را به پیرام چوبین میرسانند و عالم معروف، ابوریحان بیرونی و جمعی از مورخین این مطلب را تأیید کرده‌اند. یکی از نیاگان سامانیان که سامان نام داشته در قرن دوم هجری در زمانیکه اسد بن عبدالله حکمرانی خراسان را داشت بکیش اسلام در آمد و پسر خود را بنام حکمران خراسان اسد نامید. در زمانی که مأمون در خراسان اقامت داشت اولاد اسد بن سامان (نوح، احمد، یحیی و الیاس) را مقرب داشت. پس از مراجعت مأمون به بغداد غسان بن عباد عامل خلیفه در خراسان در سال ۲۰۴ حکمرانی سمرقند را بنوح، فرغانه را به احمد، هرات را به الیاس و چاچ را به یحیی وا گذاشت. بعد از غسان، طاهر بن حسین آن نواحی را در دست اولاد سامان باقی گذاشت. چون نوح بن اسد بمرد طاهر بن عبدالله قلمرو حکومت او را به یحیی و احمد داد پس از الیاس هرات به پسرش محمد بن الیاس تفویض گردید.

احمد امیری بود خوش اخلاق و بی‌کوسیرت، هفت اولاد دگور داشت: نصر، یعقوب، یحیی، اسد، اسمعیل، اسحاق و حمید. چون احمد بمرد نصر جای او را در سمرقند گرفت

نصر برادر خود اسمعیل را از جانب خویش حکمران بخارا
اسمعیل بن احمد نمود چه بواسطه تسلط یعقوب بن لیث بر خراسان و بی‌کفایتی
حکمرانان بخارا بپیم آن میرفت که یعقوب بر بخارا و
ماوراء النهر مسئولی گردد بنا بر این نصر برادر با کمایت خود را بدان حد و فرستاد
و اسمعیل با رافع بن هرثمه که در آن اوقات در خراسان نفوذی داشت عقد هودت

بست - سخن چینان خاطر نصر را از اسمعیل مکدر ساختند و بر دیک بود آن سر جنگ
 در بر او مشتعل گردد ولی کار بصلح انجامید و مدتی این صلح باقی بود تا اینکه مجدداً
 خاطرها از یکدیگر مکدر شد و منجر بجنگ گردید در سال ۲۷۵ اسمعیل نصر را
 شکست داد ولی چون او را نزد برادر آوردند اسمعیل دست وی را بوسید و در حق
 او کمال محبت را نموده مجدداً او را سمرقند فرستاد و خود را نماینده نصر در بخارا
 داشت . چون نصر در ۲۷۹ وفات کرد ، پسر او ماوراءالنهر بدست اسمعیل افتاد و
 پس از شکست و اسارت عمرو بن صفاری (۲۸۷ هـ) حراسان بصب وی گشت .
 همچنین پس از فوت محمد بن زید علوی که طمع در حراسان نموده بود قدرت اسمعیل
 تا حدود گرجان و طبرستان رسید گذشته از این فتوحات اسمعیل ماطولایف ترک
 جنگیده و نكرات آنها را معلوم نموده مانع از پیشرفت آنان بطرف ایران شده
 است . پایتخت خود را بخارا قرار داد ، اسمعیل امیری بود حیر و بیک فطرت ، اهل
 علم را محترم میدانسته و نسبت به آنان توجه خاصی میدادند فاضل معروف
 ابوالفضل بلخی و برادر بود این امیر در سنه ۲۹۵ جهان فانی را بدود گفت ^۱

پس از اسمعیل پسرش احمد جای وی را بگرفت و در سنه
 ۲۹۸ هجری دست و «سیستان» را فتح کرد و در سال ۳۰۱
 بدست چند نفر از عالمان خود در شکار گاه کشته شد و پسرش

احمد بن
 اسمعیل

سب او را شهید نامند .

پس از احمد پسرش نصر اولی که در آن هنگام هشت سال داشت
 پادشاه شد و سی سال و کسری سلطنت کرد در زمان او در
 اطراف بلاد سامانیان هرج و مرج و شورش شد و از هر طرف
 آواری بلند گردید . از جمله کسانی که بمحالهت برخاستند یکی اسحق بن احمد
 عم اوست که در سمرقند حکمرانی داشت ، دیگر لیلی بن نعمان رئیس علویهای
 طبرستان و احمد بن سهل (یکی از سرداران بزرگ سامانیان) و یحیی و منصور و
 ابراهیم (برادران او) و مردانویج و وشمگیر پسران زیاد میشانند . اهالی سیستان

نصر بن
 احمد

۱ - در همان اوقات حسن بن علی لاطردش طبرستان را استیلا نمود

هم از اطاعت نصر سر باز بینچیدند . نصر با مساعدت و ذرای دانشمندان خود کلیه این فتنه‌ها را فرو نشاند و معروف به امیر سعید گردید . نصر امیری بود ، کریم ، عادل ، عاقل . دربار او مجمع فضلاء و دانشمندان شد . علما و دانشمندان را محترم میداشته و نهایت فرهنگ دوست بوده است . وفاتش در سنه ۳۳۶ رخداد .

از وقایع مهمی که در زمان این امیر رخ داد مخالفت ابوعلی بن

نوح بن
نصر

محتاج فرمانده لشکر اوست که مرو و بخارا را در سنه ۳۳۵

فتح کرد و با ابراهیم بن احمد عم نوح بیعت نمود . سپس

بین او و ابراهیم تیره گشت و با محمد بن نصر برادر نوح دست بیعت داد . در آخر

ابراهیم و محمد نزد نوح رفته عند ما قاترا خواستند . نوح هر دو را نابینا ساخت و

به بخارا مراجعت کرد و قصد جنگ با ابوعلی داشت ولی در آخر کار صلح کشید

و حتی در سنه ۳۴۰ او را فرمانده سپاه خراسان کرد . نوح با وشمگیر پسر زیاد

مساعدت نمود و قصد دیلمیان کرد لشکر کشی سامانیان بری و اصفهان ب نتیجه

قطعی نرسید و آنحدود در دست آل بویه باقی ماند . در سنه ۳۴۲ نوح از ابوعلی مجدداً

مکدر شد و علت آن بود که ابوعلی از عهده فتح ری بر نیامده باز کن الدوله صلح

نمود . ابوعلی چاره جز این ندید که پناه بر کن الدوله دیلمی برده و پانمودی که

آل بویه در دربار خلافت داشتند درخواست حکمرانی خراسان را کند . ابوعلی به

میشا بود پیر گشت و خطبه بنام مطیع الله خلیفه عباسی خواند . در همان احوال یعنی

در سنه ۳۴۳ امیر نوح بن نصر که معروف به « امیر حمید » است دارقانی را بدرود

گفت

عبد الملك چون بر جای پند نشست ابوعلی را از خراسان

عبد الملك بن
نوح

خارج کرد و لشکر کثیری برای تصرف ری و اصفهان گسیل

داشت خراسانیان داخل اصفهان گردیدند ولی کاری از پیش

نرفت و مجدداً آن شهر بدست رکن الدوله افتاد . در سنه ۳۵۰ عبد الملك در موقع

گویی بازی از اسب بیفتاد و رحلت کرد .

پس از عبدالملک مرادش منصور بن نوح امیر ماوراءالنهر و
 خراسان شد و بارگش الدوله و عضدالدوله در سنه ۳۶۲ صلح
 نمود در زمان این امیر المبتکین که ریاست لشکر را داشت
 و از انتحاب منصور سلطان دانی بود معرفت و در افغانستان اقتداری بهم رسانید
 و امیر سامانی بواسطه او را مطیع خود سازد منصور در سنه ۳۶۶ وفات نمود

منصور بن
 نوح

پس از منصور پسر او نوح بجای وی نشست و نه تحریرک و درین
 را شنید خود ابو الحسن بن عتبی ، ابو الحسن سیمجور را از
 ریاست لشکر خراسان عزل کرد و حسام الدوله ابو العباس
 ناسی را در جای وی گماشت عتبی باین اکتفا نکرد و در موقعیکه سیمجور بدافع
 عائله خلف بن احمد در سیستان می پرداخت حلفدا داداش که قلعه خود را بتصرف
 سردار دیگر سامانی در آورد و خود قلعه دیگر رود این اقدام موجب شد که
 ابو الحسن سیمجور با فائق صاحب نوح همدم گردیده و عتبی را بقتل رسانده
 اطراف بپشاور را در قصبه اختیار خویش در آوردند در آخر سرداران لشکر نوح
 را محصور ساختند که بفریاد از آنها قطعانی را وا گذارد اتفاق سرداران باینکه دیگر
 عزل و نصب آنها که سر حش از حدود این قالیب خارج است دولت سامانی را ضعیف
 نمود ابو العباس ناسی مرد صحرانگه دیلمی در وقت دابوعلی سیمجور پسر ابو الحسن
 که بعد از پدر حکومت هرات و قبیستان را داشت یاد دیگر سرداران باعث گشتند که
 بمرخان درک حکمران کاشغر و ماوراء آن در بخارا پایتخت سامانیان استیلا یافت
 (۳۸۳ هـ) و چون بمرخان پروردی در گذشت نوح به بخارا مراجعت کرد ابوعلی
 و فائق قصد عزل نوح و سجیر بخارا را کردند امیر سامانی محصور شد از سکنکین و
 پسرش محمود استمداد نماید و سکنک آنها بواسطه سلطنت خود را ادامه دهند
 نوح بن منصور در سنه ۳۸۷ دارقانی را وداع نمود .

نوح بن
 منصور

۱- نوح سکنکین را ناصرالدین و محمود را سیم الدوله ملقب نمود

پس از نوح ضعف دولت سامانی بیش از پیش گردید و پسرش منصور جای ویرا بگرفت. فایق و یکتورون (رئیس اشکر خراسان) در سنه ۳۸۹ این امیر را بگرفتند و باینجا ساختند.

منصور بن
نوح

چون سرداران لشکر سامانی منصور را نابینا ساختند برادر او عبدالمملک دایر تخت نهادند. در زمان او خراسان بدست محمود سبکتکین فتح شد و ایلك ترك وارد بخارا گردید

عبدالمملک بن
نوح

و ماوراءالنهر بدست او افتاد. سلسله سامانیان منقرض شد (۳۸۹) اغلب حکمفرمایان این سلسله عادل و بیگسیرت و مهربان و دوست بوده اند خدمت این سلسله بعلم و ادب و مخصوصاً در احیای زبان فارسی در جای خود ذکر خواهد شد.

فصل ششم

آل زیار و آل بویه

۱ - آل زیار

مرداویج پسر زیار از دلاوران گیلان است . درابتداء امر **مرداویج** رئیس لشکر اسفارین شیرویز، گشت اسفار خود را در طاهر عامل نصر بن احمد سامانی میدادست ولی در باطن خیال خود سری داشته با مساعدت مرداویج طبرستان را فتح نمود سپس با حسن بن قاسم علوی که ری ، ریحان ، قزوین ، قم و ابهر را تحت اقتدار خویش در آورده بود جنگیده او را مغلوب کردند بدرفتاری اسفارسست باهالی بلاد موجب شد که مرداویج با سپاهیان و اصحاب او ساخته ویرا بقتل رسانیدند (۳۱۶) چون مرداویج از این عمل فارغ گشت بتصرفی بلاد کوشید و در اندک مدتی قزوین ، طبرستان ، همدان ، کنگور ، دینور، پرد ، قم ، کاشان ، گلبایگان ، اصفهان و احواد را گرو و لشکر «معتد» حلیفه عباسی را شکست داده سلسله آل زیار که اولین سلسله ایرانی است در معرب منصرفات سامانیان تشکیل یافت مرداویج ملشکریان خود خاصه بدیلمیان نهایت احسان میکرد و از بدل مال ذریع نمی نمود ، ایران دوست و بلند هم بود .

خیال تجدید عظمی ایران و منعرض ساختن حلاوت نبی عباس زادانب در نظر گرو که هر گاه بین النهرین را فتح کند مداین را آباد و کالج های کسری را از نو بسازد و شاهنشاه گردد در بعضی همین خیالات مانند ساسانیان برای خود ناح مرصع صاحب و بر روی تخت طلا می نشست صحبت کردن نا اومیسر بمیکردید مگر بوسیله احسان مخصوص ، همچنین نردگان لشکر او بر تخت سیمین جلوس میکردند

مرداویج بخود و مرور بود در بعضی از مواقع خشونت بخرج میداد. در او احرار ایام خویش سمعت به ترکانیکه در لشکر او بودند بدین گشته و سختی رفتار میکرد در آخر ترکان او را در حمام اصفهان بکشتند (۳۲۳هـ)

پس از گشته شدن مرداویج دیلمیانیکه در لشکر او بودند

وشمگیر

به وشمگیر برادر مرداویج پیوستند وشمگیر دودشمن قوی

داشت؛ سامانیان و آل بویه علی بن محتاج فرمادند لشکر حراسان از طرف مصرین احمد، وشمگیر را در گرگان، دی و طبرستان شکست فاحشی داد بقسمی که مجبور گردید اظهار اطاعت کند همچنین، رکن الدوله دیلمی در ابتدا اصفهان را از وشمگیر بامساعدت بوح بن نصر، گرگان را از حصر فیروزان که در آنجا استیلا یافته بود باز ستد ولی در سنه ۳۳۶ رکن الدوله مجدداً طبرستان و گرگان را فتح کرد و وشمگیر چاره حر آن ندید که نزد سامانیان پناهنده شود پس از مدتی وشمگیر در گرگان و طبرستان قدرتی بهم رسانید تا هم رکن الدوله او را آمده نگاه داشت و در آخر منصور بن بوح سامانی لشکر کثیری از خراسان برای حمله باز کرد الدوله بفرستاد و اختیار سپاه را در کف وشمگیر نهاد سرداران لشکر را امر به اطاعت او کرد. ولی طولی نکشید که وشمگیر بدیار دیگر ستافت (۳۵۶)

پس از وشمگیر پسرش بیستون یا (بستون) ملقب بطبرین الدوله

بیستون

باز رکن الدوله از در صلح درآمد و مورد احسان او واقع گشت

و در سنه ۳۶۶ بیستون بدرود حیات گشت

بعد از بیستون برادر او شمس المعالی قابوس بن گرگان و

قابوس بن

وشمگیر

طبرستان استیلا یافت و فرزند بیستون را مانند اولاد خود

بریت کرد مؤید الدوله دیلمی از طرف عمه الدوله گرگان

را از قابوس بگرفت و پس از او آن دینار مدست فخر الدوله دیلمی افتاد در سال ۳۸۸

پس از رحلت فخر الدوله قابوس موفق گردید گرگان و طبرستان و سایر بلاد آن حدود

را بتصرف خویش در آورد و لشکر مجد الدوله سر فخر الدوله بکرات از او

شکست خورد



قابوس امیری بود دانشمند ، ادیب و جوانمرد ، در علم نجوم دست داشته و رسائلی در علم و ادب از خود بیادگار گذاشته است با این اخلاق جوییده و غیر است دانش قابوس در سیاست شدید بوده و مانند حرمی محازرات سخن میکرده از این سبب امرای بزرگی بشو زید در پرسش را موسوم به منوچهر که بعد علم به ملک الدعالی گردید امیر خود خواندند قابوس در سن ۴۰۳ وفات کرد

این امیر بهیچوجه مایل به صلح نبود و با او اجازه بداد زعام امور را بنسب نگرها . منوچهر اطاعت سلطان محمود

منوچهر

عربی را گردن بداد

در زمان نوشیروان پسر منوچهر گرگان و طبرستان در دست سلجوقیان افتاد و آل دیاد دست رسانده آنان شدند

نوشیروان

۲- آل بویه « دیلمیان »

در جنوب بحر خزر در مرز میان گیلان کمونی و در مقابل سلسله‌المرز ناحیه دیلم قدیم است که جایگاه قوم منوچهری بوده است دیلمیان سالها بعد از اسلام تکلیف باستانی خود را نمی‌مانده استعمال سیاسی خود را حفظ کردند اسکر کشیهای عرب در دیلم نتیجه نه‌حتمید و گویند حجاج بن یوسف بن‌شاه دیلم را به بعضی از رؤسای آنان از آنکه داده گفت با دست اسرا در آن دیار در گرفتار معاقبت دیلمیان سودی نخواهد اش رؤسای دیلمی بن‌شاه را به بی‌اعتنائی نگرسته گفتند ای امیر این بن‌شاه اوصی است چه سوادانی که حافظ کوهسارک سان نمیدهند

دیلم را که عربها در موقع اقتداد خود نموده و قهر نتوانستند تسخیر نمایند حقه سلطنت علویان گردید . محمدری از احوال این طایفه در حای خود ذکر دو اکون تاریخ خانواده دیلمی که تأسیس سلسله هفتدردی در مشرق بوده و خلفای بی‌عسلی را در آوردند می‌پردازیم

عمادالدوله
ورکن الدوله
ومعز الدوله

بویه مردی بود متوسط الحال از اهل دیلم مورخین نسب
 او را به پادشاه ساسانی مخصوصاً به بهرام گورد میرساند. در
 در آن هنگام که دیلمیان و گیلانیان مانند ماکان، لیلی بن
 نعمان، اسفارین شیرویه، مرداویج بن زیاد بتصرف بلاد همت
 گماشتند علی، حسن و احمد پسران بویه که بعد ملقب به عمادالدوله و رکن الدوله
 و معز الدوله گردیدند در خدمت «ماکان» درآمدند چون ماکان از مرداویج شکست
 خورد و به بیشاپور فرار کرد اولاد بویه با حارثه «ماکان» خدمت مرداویج را قبول
 کردند. مرداویج قندوم آنان را گرامی داشت و حکمرانی کرج را بعلی (عمادالدوله)
 واگذار کرد و او را با جمعی از سرداران مأمور آن حدود ساخت ولی بعد از این
 اقدام پشیمان گشت و باطناً بی او و علی بن بویه روابط تیره گردید. علی سبب
 باهالی کرج کمال محبت را نمود و قصد سخنراصفهان کرد و پس از معلوب نمودن
 ابن یاقوت، وارد آن شهر شد (۳۲۶ هـ) مرداویج برادر خود را بجای او فرستاد.
 عمادالدوله (علی) اصعبان را ترک کرده به ارجان رفت و آنجا را بدون جنگ تصاحب
 نمود. از آنجا بنویسندگان، استخر و بیضا شتافت. در ابتداء سنه ۳۲۲ جنگی بین
 عمادالدوله و یاقوت رخ داد. یاقوت بکلی معلوب و منکوب گردید. در این جنگ
 حسن (رکن الدوله) با اینکه پیش از نوزده سال نداشت کمال رشادت را نمود.
 عمادالدوله سبب باسیران نهایت رأف را نمود و آنان را مختار کرد که نرد او
 بمانند یا اینکه بیاقوت ملحق شوند، پس از این واقعه شیراز بدست عمادالدوله
 افتاد و قدرت او زیاد گشت. در همان اوقات مر اسله ای به (راضی بالله) خلیفه عباسی
 نگاشته اظهار اطاعت کرد. چون این اخبار بمرداویج رسید سخت متغیر و متأثر
 گردید و عزم نمود که بکلی عمادالدوله را از سر برد. از این سبب از ری باصفهان
 آمد و لشکری باهواز فرستاده آنجا را فتح کرد و عرضش از تصرف آن شهر این
 بود که هر گاه عمادالدوله حواسته باشد نزد خلیفه رود راه را مسدود نماید. چون
 عمادالدوله از اقدامات مرداویج مطلع گشت از در صلح درآمد و متعهد شد که از

آل زیبار و آل بویه

مرداویج اطاعت نموده بنام او خطبه بخواند همچنین برادر خود حسن (زکن الدوله) را بعنوان گروگان نزد او فرستاد و بدین طریق بین او و عمادالدوله کار باصلاح خاتمه یافت. طولی نکشید که مرداویج کشته شد و زکن الدوله فرار کرده نزد برادر خود آمد و نفوذ آل بویه بیش از پیش گردید .

در سال ۳۲۴ احمد (معرالدوله) کرمان را فتح کرد و سال بعد عمادالدوله را تشویق کردید که قصد عراق عرب کند . برای این مقصود در ابتدا برادر خود معرالدوله را باهواز فرستاد و آن حدود را صمیمه متصرفات خود نمودند. در همان احوال زکن الدوله دیلمی اصمهان و بعد ری را ازوشمگیر گرفت . معرالدوله در ۳۳۴ هجری وارد بغداد شد و مستکفی حلیفه عیسی کمال احترام را بجا آورد . احمد را معرالدوله علی راعمادالدوله و حسن را زکن الدوله لقب نهاد .

مستکفی از نمودن معرالدوله اندیشناک گشت و در آن احوال قهرمانانه در زیبار حاکم که خانمی بود با نفوذ ترتیب جشنی داد که فوق العاده معرالدوله گران آمد و از همه بدتر آنکه حلیفه امر بتوقیف رئیس شیعیان داد و این اقدام معرالدوله که شیعه مذهب بود نهایت تأثیر نمود بنابراین زوری که حلیفه نارغام داده بود معرالدوله داخل در قصر شده و پس از ادای مراسم ادب روی کرسی نشست و امرداد رسولانی که از حرانان رسیده اند داخل گردید . فوراً دو دیلمی داخل شده و با مستکفی معارفتی صحبت کرده دست خود را بطرف او دراز کردند . حلیفه تصور اینکه آنها میخواهند دست بوسی کنند دست خویش را دراز نموده و آن دو دیلمی دست حلیفه را گرفته و او را بر زمین افکندند . کشان کشان بطرف در کشیدند .

پس معرالدوله بلند شد و هیاهوی عریسی برپا گردید . حضار بطرف در فرار کرده یکدیگر را لگدمال می نمودند - دیلمیان قهرمانه و دخترش را دستگیر کردند و مستکفی در قصر معرالدوله توقیف شد و در همان روز امیر دیلمی ، ابوالقاسم بن معتز را طلبیده و بر او «مطیع الله» حلیفه ساختند بدین نحو پس از سه قرن حاکم حلیفه بی عیسی دست نشاندگی ایران پایان شد و بعد از دست شیعیان افتاد و مراسم عزاداری حضرت حسن علیه السلام در دار الحلیفه مرسوم گشت .

در سنه ۳۳۶ معزالدوله بصره را گرفت و قدرت آل بویه روز بروز بیشتر گشت. چنانکه رکنالدوله با مساعدت حسن فیروزان طبرستان و گرگان را از ست و شمشیر خارج ساختند و در سال (۳۳۷) معزالدوله موصل را بگرفت. پیشرفت آل بویه بیشتر در اثر اتحادیه برادر با یکدیگر بوده و تا عمادالدوله عیاش داشت رکنالدوله و معزالدوله سر از فرمان او بر نمی تافتند. عمادالدوله این تحت خود را در شیراز قرارداد.

در ۳۳۸ عمادالدوله دارقانی را بدرد گفت و مورخین بر آنند که این امیر بر دی بود با حلم و سیاست و تدبیر و کیاسب پس از او برادرش بمساعدت یکدیگر کشور وسیع خود را محافظت کرده و دفع سپاه سامانیان را نمودند. در ۳۵۴ معزالدوله شکر یمنان کشید و آن حدود را تحت اطاعت خود در آورد.

عمادالدوله دارای فرزند ذکور نبود و چون آخر ایام او فرا

عضدالدوله

رسید پسر رکنالدوله موسوم به «**فما عسرو**» را که ملقب

عضدالدوله گشت در نزد خود بطلبید و او را ولیعهد خویش ساخت. بنا بر این چون عمادالدوله وفات نمود عضدالدوله بر جای او نشست. در ۳۵۶ معزالدوله برای ریگر شتافت و پسر خود بختیار (عزالدوله) را حاشین خویش کرد و با وصیت نمود از پسر عم خود عضدالدوله اطاعت کرده در امور مملکت با او مشورت نماید. بختیار برخلاف نصیحت پدر مشغول لهو و لعب گشت. در همان اوقات ابوالفرج که حکمرانی عمان را داشت آن حدود را بعضدالدوله واگذاشت و در سنه ۳۵۷ این امیر کرمان را از آل الیاس بگرفت.

روانر جاهلانۀ عزالدوله (بختیار) ناصرکان در بغداد موحد قیام رئیس آنان سبکتکین نام گردید و این شخص در عیاش عزالدوله منزل او را محاصره کرده اتباع و اقوامش را دستگیر و بغداد را در تصرف خویش در آورد. عزالدوله از اهواز بواسطه آمدن وطولنی بکسید که سبکتکین دارقانی را ترک گفت و ریاست ترکان بغداد با البتکین نام گردید و کلزرا بر عزالدوله سحر گرفت بعمدی که محمود شد از رکنالدوله و عضدالدوله کمک بطلبید. عضدالدوله در ۳۶۶ بطرف بغداد حرکت